

نگرشی به

حقیقت ادیان

نوشته:

مهدی عاملی رضائی

سرشناسه	: عاملی رضائی، مهدی
عنوان قراردادی	: حقیقت ادیان
عنوان و نام پدیدآور	: نگرشی به حقیقت ادیان / نوشته مهدی عاملی رضائی
مشخصات نشر	: مشهد، مهر صفا، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری	: ۱۱۲ صفحه
فروست	: مجموعه پژوهش های دینی؛ ۱۷.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۷۵-۶۳-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: ادیان -- بررسی و شناخت
رده بندی کنگره	: ۱۳۲۹ ن ۸ ع۲ / ۳ / ۸۰ / ۳ BL
رده بندی دیویی	: ۲۰۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۰۲۷۰۱

نام کتاب	: حقیقت ادیان
تألیف	: مهدی عاملی رضائی
نوبت چاپ	: اول ۱۳۹۲
شمارگان	: ۲۰۰۰ نسخه / وزیری
امور فنی و چاپ	: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
صفحه آرایبی	: سروش سجادیپور
طرح پشت جلد	: شیما محمدی
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۷۵-۶۳-۰
قیمت	: ۴۵۰۰ تومان

«حق نشر محفوظ است»

آدرس انتشارات: مشهد، بلوار قاضی طباطبایی، قاضی ۴، شماره ۱۴

تلفن: ۷۲۶۵۳۹۴ - ۰۵۱۱

ایمیل نویسنده: mehdiamelirezae@yahoo.com

به نام خدا

تقدیم به:

کسانی که خجسته‌ترین لحظات
عمرشان را هنگامی می‌دانند که در
جستجوی کشف حقیقت‌اند.

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	مقدمه
	فصل اول: پیام ادیان
۱۵	دین بودا
۱۹	دین تائو
۲۳	دین کنفوسیوس
۲۷	دین جین
۳۱	دین زرتشت
۳۵	دین مانی
۳۹	دین هندو
۴۳	دین یهود
۴۷	دین مسیح
۵۱	دین اسلام
	فصل دوم: انطباق ادیان
۵۷	آگاهی از منشأ افکار دینی
۵۸	در انسان و خودشناسی
۶۳	ارائه روش پیشنهادی ادیان
۶۷	مسیر حرکت و رشد انسان
۶۸	آنچه بر خود نمی پسندید
۶۹	دو آفت و دو کار پسندیده
۷۰	در کتب مقدس ادیان
۷۱	فشار دو گروه بر انبیاء

۷۳ اتفاق در انکار اقتباس

فصل سوم: هسته مرکزی ادیان

۷۷ نخستین اصل اساسی

۸۲ واقعیت ضرورت انبیا

۸۵ واقعیت مرگ و پس از آن

فصل چهارم: حقیقت ادیان

۹۳ آنچه بر سر ادیان آمده

۹۵ به شهادت تاریخ

۹۷ انعکاس اعمال ما

۹۸ تجربه و گرایش به عقل

۹۹ اصلاح اندیشه و تغییر سرنوشت

۱۰۰ حقیقت ارسال انبیا و مدعیان راه آنان

۱۰۲ نور حقیقت در همه ادیان

۱۰۳ دین ساده و روشن است

۱۰۴ هدف و رسالت دین

۱۰۴ مفهوم حقیقی چند واژه

۱۰۵ سر دینداری

۱۰۶ دانی چه بود کمال انسان

۱۰۶ مهمترین مسئولیت پیروان ادیان

۱۰۷ هدف نهایی ادیان

۱۰۹ راه نجات

۱۱۰ منابع و مأخذ

زُنجِ صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
قدم برون نه اگر میل جست وجو داری

مقدمه

هنگامی که در باره تاریخ ادیان مطالعه می‌نمودم، متوجه شدم سه کلام مشهور دین زرتشت – که خلاصه آن دین است – در دیگر ادیان هم با واژه‌هایی کاملاً مشابه، که همگی یک مفهوم و یک هدف را می‌رسانند عنوان گردیده است.

این موضوع مرا بر آن داشت تا به نکات مشترک ادیان بیشتر توجه نمایم (لطفاً توجه داشته باشید منظور از دین ”هسته مرکزی ادیان“ است نه پوسته آن، که هر کس و یا هر فرقه‌ای ... رنگی به آن زده است) بنابراین پس از مطالعه و بررسی توانستم (در مرحله اول) متن صفحه بعد را برای خود تهیه نمایم:

پندار نیک	کردار نیک	گفتار نیک	دین زرتشت حدود ۴۳۰۰ سال قبل
پاک اندیش	درست پیمان	راست گفتار	دین بودا حدود ۲۷۰۰ سال قبل
معرفت درست	رفتار درست	ایمان درست	دین جین حدود ۲۶۰۰ سال قبل
پذیرش مهرطلبی	نگه داشتن نیکی	خواستن راستی	دین کنفوسیوس حدود ۲۵۰۰ سال قبل
مهربانی	نیکی کردن	درست بودن	دین تائو حدود ۲۳۰۰ سال قبل
اخلاص افکار	اصلاح رفتار	صحت گفتار	دین هندو میان ۲۰۰۰ سال قبل
مُهر دل ^۳	مُهر دست ^۲	مُهر دهان ^۱	دین مانی حدود ۱۸۰۰ سال قبل
حُسن نیت	حُسن رفتار	حُسن گفتار	دین یهود حدود ۳۳۰۰ سال قبل
نیکو خواهی	نیکو کاری	نیکو کلامی	دین مسیح حدود ۲۰۰۰ سال قبل
خیر خواهی	نیکو کاری	مهربانی	دین اسلام حدود ۱۴۰۰ سال قبل

۱- به معنی دوری از گفتار زشت

۲- به معنی دوری از کردار زشت

۳- به معنی دوری از پندار زشت

پس از تحقیق و بررسی بیشتر، متوجه شدم همهٔ ادیان که همواره بر محور "انسان" می‌گردند، نگاهشان هم به ساختار انسان و خواسته‌شان هم از انسان یکی است.

همهٔ آنان ارزش بسیار والایی برای انسان قائلند و او را مجموعه‌ای از امیال و خواهش‌های نفسانی و وابستگی‌ها و... و از طرفی استعدادهای عظیم و توانمندی‌ها و سرمایه‌های ملکوتی بسیار می‌دانند و معتقدند انسان برای رسیدن به ارزش‌های خدایی و والایی خود، باید اول راه درون را هموار سازد. لذا، همهٔ آنان انسان را از "بودن ساکن و تکراری" به سوی "شدن پویا و متعالی" دعوت نموده‌اند و همه یک‌صدا از او خواسته‌اند:

«ای انسان، تو آنچه هستی مطلوب نیست، آنچه باید باشی مطلوب است.»

کم کم جلوتر آمدم دیدم در همه ادیان، تأکید بر جنبه‌های "اخلاقی"، بسیار برجسته و نیرومند است. به دیگر مسائل ادیان توجه نمودم، دیدم غالباً "باید"ها و "نباید"هایشان هم یکی است. بسیار جالب است حتی اکثر اسامی‌ای هم که برای اعمال دینی دارند بسیار به هم شبیه است، مثلاً نام عید بزرگ در دین یهود را "عید فصح" می‌گویند و در دین مسیح به آن "عید فطیر" و در اسلام "عید فطر" و... و نیز همگی آنان، هدف و رسالت خود را "رهایی و نجات انسان" معرفی نموده‌اند.

و خلاصه به تجربه دریافتم این نوع آگاهی‌ها، گویی دانش تازه‌ای به انسان می‌دهد و انسان را از بصیرتی خاص برخوردار می‌کند به طوری که می‌تواند موجب پاک شدن اندیشه ما، از باورهای غلط و انحرافات و خرافات گردد.

توجه به این امر ضروری است که تا اندیشه ما از باورهای غلط رها نگردد جایی برای حقیقت نخواهد بود.

لذا نتیجه تحقیقاتم را، به صورت نگرشی کوتاه - با توجه به اینکه همه ادیان مانند نهرهایی هستند که از یک "چشمه" جاری گردیده و یا ذرات نوری هستند که نور خود را از یک منبع "خورشید" گرفته‌اند - در حد امکان و به اختصار، و در عین حال سعی کردم ساده و روان، در اختیار شما خواننده عزیز و دانش‌پژوهان گرامی قرار دهم.

لازم به تذکر است از بررسی میان ادیان قدیم و جدید، برخی را برگزیدم تا هم از حوصله خوانندگان محترم بیرون نباشد و هم بتواند پیروان ادیان و دانش‌پژوهان گرامی را در جریان "حقیقت پیام ادیان" قرار دهد:

در **فصل اول**، به طور اختصار و با توجه به ضرورت خانه تکانی دینی، ضمن ارائه ادیان مذکور، سعی شده اصل حقیقی و پیام راستین آن دین ارائه گردد و هیچ توجهی به اضافات و یا تحریف‌هایی که بر همه ادیان در طول تاریخ گردیده، ننمایم.

در **فصل دوم**، به نظام تطبیقی ادیان پرداخته و سعی شده وجوه مشترک میان آنان را عنوان و بطور فشرده بیان نمایم خصوصاً نظر آنان را درباره "انسان" و "منزلت" او و اهمیتی که برای "خود شناسی" قائل‌اند، به ویژه ارائه روشی که ادیان متفقاً پیشنهاد می‌دهند را بگویم.

در **فصل سوم**، "سه واقعیت اصیل هستی" را که همه ادیان به آن اعتراف داشته و آن را پذیرفته‌اند به عنوان "هسته مرکزی ادیان" به طور اجمال مورد بررسی قرار داده و اشاره‌ای به این سه واقعیت، که موجب ممتاز بودن و کامل‌تر شدن انسان می‌گردد، نموده‌ام.

در **فصل چهارم**، در حد امکان، اشاره‌ای "بسیار مختصر" به بلاهایی که سر ادیان آمده بطوری که نوع بینش و اعتقادات پیروان آن دین را بطور خرافی

و موهوم ساخته، بنماییم و از حقیقتِ ادیان و مسئولیتی که پیروان ادیان در نوع نگرش و ایمان، می‌بایست به دین داشته باشند - که ندارند - و برای آن هدف تلاش نمایند، گفتگو نموده‌ام.

باشد که همگی به **ریسمان خدا** چنگ زنیم و پراکنده و فرقه فرقه نشویم بلکه به **”هدفِ ادیان“** توجه کنیم نه اینکه تحتِ تأثیر کاهنانِ کهنه پرست و هواپرستانِ خودمحمور قرار گرفته و تمایل به توهم و تخیل داشته باشیم، بلکه بزرگانِ دین که می‌بینند آن روش‌ها و قواعد قدیم دیگر آنچه‌ان به مدد دین و ایمان مردم نمی‌آید، که احیاناً در گذشته می‌آمد، باید به فکر **”اصلاحِ دین“** باشند یعنی با توجه به **”هدفِ دین“**، آن را **بازسازی** نموده و از طریق همساز و همسوکردن نظامات دینی با پیشرفته‌ترین دانش‌ها و جدیدترین احساساتِ موجود، نقش خود را در نو کردن سنت‌ها و به روز درآوردن آن، که بالاترین تکلیفِ دین‌دارانِ واقعی است به انجام رسانند، تا هم نسل تحصیل کرده و متفکر را با حقیقتِ دین آشنا و هم بازار سوداگران را کساد و انگیزه اعمالشان را از این مسائلِ عاطفی و موروثی به **”عقل“** و **”خرد“** بسپاریم و همواره **”محبت“** و **”تیکوکاری“** را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهیم.

در خاتمه، اگر چه سعی شده مطالب این کتاب مختصر و کم حجم باشد ولی خالی از عیب و نقص نیست، امیدوارم صاحب‌نظران و بلندهمتان با چشم‌اندازی وسیع‌تر و نافذتر به نقد و تکامل آن اقدام نمایند که رفع نقص، آرزوی هر انسان است.

مهدی عاملی

اردیبهشت ماه ۱۳۸۵

مشهد

پیام ادیان

دین بودا

«بودا»^۱ که حدود شش قرن قبل از میلاد مسیح می‌زیسته آئینی را با خود به دنیا آورد که با استفاده از روش‌های شناختی‌ای که مطرح می‌کند، انسان می‌تواند به چنان آگاهی و بصیرتی از خود برسد که از وابستگی‌ها و اسارت‌ها رهایی یافته و به آرامش و نیکی دست یابد.

در دین بودا، نیکی نتیجه نیکی و بدی نتیجه بدی است. او زندگی را «شدن پویا» می‌بیند نه «بودن ساکن»، و معتقد است در دنیا هیچ امر ثابتی وجود ندارد اگرچه یک هماهنگی در جهان حکم‌فرماست اما شخصیت فرد انسان یعنی «خود» ثابت نیست بلکه متغیر است و این نتیجه عوامل متعددی^۲ می‌تواند باشد.

وی آگاهی انسان را نسبت به **چهار حقیقت عالی** که نجات انسان در اوست مطرح می‌سازد:

^۱ - بودای تاریخ کنونی جهان، شاهزاده‌ای به نام «سیدرتا گوتاما» از خاندان سکیه بوده است.

^۲ - Dharma

۱- این جهان پر از رنج و محنت است: رنج تولد، رنج بیماری، رنج پیری، رنج مرگ، رنج فراق و دوری از عزیزان، رنج عبث کوشیدن برای برآوردن نیازهایمان، رنج دیدن و محشور بودن با ناعزیزان، رنج نرسیدن به آرزوها ... و خلاصه هرگونه تعلق به زندگی، آمیخته به رنج و پریشانی است.

۲- علت و منشأ همه رنج‌ها، در تمنا و آرزوهای انسان است؛ میل به شهرت، به مقام، به ثروت و ... حتی میل به بقای زندگی ناپایدار، همه و همه منشأ رنج هستند.

۳- انسان برای دفع رنج باید تا می‌تواند با خود مبارزه کند، باید امیال را فرو نماند، کلیه خواهش‌ها را محو نماید و آرزوها را از خود دور کند. به عبارت دیگر رهایی از رنج، همان رهایی از طلب و شهوت است.

۴- وسایل و راه‌های ترک رنج هشت قاعده دارد که به آن **”راه هشتگانه“** می‌گویند: نظر راست، نیت راست، گفتار راست، کردار راست، معاش راست، سعی و عمل در راه راستی، اندیشه و تفکر در راه راستی و تمرکز فکر در معنای راستی.

بودا معتقد است با چهار حقیقت عالی، می‌توان به آزادی دل و به دانش و آگاهی‌ای دست یافت که به برترین روشن‌شدگی یعنی **”بصیرت“** رسید. وی همواره از تمامی انسان‌ها می‌خواهد تا با پرهیز از آزرده دیگران و کشتن جانداران، پرهیز از دزدی، پرهیز از زنا، پرهیز از دروغ، پرهیز از تکبر، از غیبت، از مستی، ریا و چاپلوسی، تنبلی و افسردگی، بدزبانی و دشنام، بدخواهی و نفرت، خودپسندی و کوچک شمردن دیگران، نادانی و کینه‌ورزی، دشمنی و حرص و طمع، فکر خود را دور دارند و **”راست رفتار“** و **”پاک اندیش“** و **”درست پیمان“** باشند.

در دین بودا، پاک نگه داشتن اندیشه و تن، و پایداری در تقوا و پاسبانی از درهای حواس، بسیار مورد تأکید قرار گرفته و برای پاک داشتن اندیشه می‌گوید: **”آدمی باید همه هواهای آزمندی و خشم و کج‌اندیشی را از خود**

بیرون کند و از وجود خود روشنایی بسازد.“

او روشی جالب، برای تهذیب فکر و رهایی از بند هواهای دنیا، ارائه داده که پنج مرحله دارد:

۱- درد و رنج انسان از درست ندیدن پدیده‌ها، آن طور که واقعاً هستند، می‌باشد یعنی حاصل نادانی ما نسبت به واقعیت پدیده‌هاست؛ به عبارت دیگر راه فایق آمدن بر هر گونه رنج و نقص و ناکامی، داشتن نگاه عمیق و باطنی است.

۲- با درست فکر کردن، دروازه‌بان اندیشه خود بودن و جلوگیری از ورود هواهای نفس نمودن، از طریق حواس پنج گانه، ضمن اینکه می‌بایست به فکر، خوراک و مواد خوب و متعالی داد.

۳- به هیچ چیز نباید به اعتبار راحتی و لذت نگریت، بلکه صرفاً توجه به اقتضای نیازهای انسان باید داشت، نه امیال او، تا اندیشه برای هواهای دنیا بارور نگردد.

۴- آموختن سازگاری و صبوری و مدارا با همه ناهنجاری‌ها و ناکامی‌ها، برای به دست آوردن ظرفیت بالا... و فرو نشانیدن هواهای دنیوی است.

۵- دوراندیش بودن و آمادگی داشتن برای امکان هر خطری تا از خطر دور شدن و نیز دوری گزیدن از مردم بد^۱.

”بودا“ با وجودی که چیزی ننوشت و فقط تعلیم می‌داد گاه بینش خود را درباره عالم، جایگاه انسان در آن و طریقت معنوی و اخلاقی رسیدن به آزادی ... و گاه به حل مناقشات نظری مابین پیروانش می‌پرداخت و بهترین شیوه زندگی را برای حصول به آزادی کامل، مدون می‌ساخت.

^۱ - از کتاب چنین گفت بودا (چاپ بنیاد بودا، ۱۹۸۴) و نیز کتاب بودا، تألیف ع-پاشائی.

آری "آئین بودا"، رهایی از دایره وجود را تعلیم می‌دهد آن‌هم با روش شناخت و آگاهی، او به انسان می‌آموزد که چگونه می‌تواند از این زندگی تلاوتِ تکرار و پر محنت و سخت رهایی یابد^۱. او به تلاش و کوشش، نه تلاش کورکورانه، بلکه تلاشی که همراه با شناسایی و آگاهی است بسیار ارج می‌نهد، لذا می‌بینیم حتی در آخرین لحظات عمر خود، در جواب شاگردی به نام "آندا" که اندرزی از او می‌خواهد، می‌گوید:

"بیدار و هوشیار، کوشش کنید."

^۱ - آئین بودا، شناخت اصیلی برای آشنایی با جریان‌های روانشناسی و روان درمانی است که می‌توان از آن استفاده‌ها کرد خصوصاً در زمینه روانشناسی عرفانی که می‌توان از این آئین بسیار یاری جست.

دین تائو

«تائو»^۱ قبل از کنفوسیوس یعنی در دوران پادشاهی میانه چینی‌ها، حدود قرن سوم یا چهارم پیش از میلاد مسیح می‌زیسته است، او معتقد است اگر موجودات در طریق طبیعی خود سیر کنند به سوی کمال در حرکت خواهند بود. وی برای انسان ارزشی بسیار قائل است و لازمهٔ رشد آدمی را در «تهذیب نفس» می‌داند و می‌گوید باید انسان مدام مراقب احوال خودش باشد و نگذارد نفسش او را به انحراف بکشاند؛ لذا «خود ستایی» را ریشهٔ تمام ناهماهنگی‌ها و علت اصلی رنج بشر می‌داند و می‌گوید: انسان‌های کامل آزاده‌اند و به افراد و اشیا وابسته نیستند؛ آن‌ها براساس معیارهای «عزت نفسِ خویش» زندگی می‌کنند نه معیارهای دیگران، آن‌ها برای بی‌تکلفی طبیعی و زندگی خودانگیزه تلاش می‌کنند و خود را از چیزهای مصنوعی و اجباری می‌رهانند.

^۱ - که در حقیقت «لائوتسه» می‌باشد.

لذا آنان، به دنبال ربودن راز آسمان و زمین و بیرون کشیدن سر زندگی از آن هستند تا بتوانند به آرزوی خود یعنی بی‌مرگی، برسند.

او با وجودی که **عقل** را ابزاری برای رشد انسان می‌داند و همواره پیروان خود را توصیه به "زندگی عاقلانه" می‌نماید، هنگامی که به وادی کشف و شهود می‌رود، در رابطه با مکاشفه‌ی قلبی می‌گوید: "برای رسیدن به وحدت می‌بایست عقل را طرد کرد." وی یکپارچگی درونی و هماهنگی هر فرد را هدف خود می‌داند و همواره قدرت را در "**اخلاقیات**" می‌بیند و می‌گوید: "تائوئیست کامل کسی است که همیشه در گیر **تعالی خویش** باشد."

و نیز می‌گوید: "والا ترین نیکی همانند نیکی آب است، آب چندان نیک است که ده‌ها هزار موجود زنده، از آن بهره‌مندند با این همه، آب خود را بالا نمی‌کشد بلکه به جاهایی که در چشم مردمان پست است رفته و خشنود است و در آن‌ها هم جاری می‌شود، همین است که آب را چنین به راه نزدیک کرده است." او می‌گوید: نیک مرد راستین کسی است که همه را دوست می‌دارد و از هیچ‌کس بیزار نیست، و چنین می‌آموزد که مردم همه نیکو به دنیا آمده‌اند و باید تا زنده هستند نیکوکار بمانند، وی برای دست یافتن به "زندگی نیکو" همه را به **خرد و دانش** دعوت می‌کند که باید به آن توسل جویند.

و نیز در دین تائو پنج چیز حرام گردیده است:

۱- قتل نفس ۲- می‌خواری ۳- دزدی

۴- زناکاری ۵- دروغگوئی

"تائو" می‌گوید: هدف انسان درستکار و شریف آن است که پاس صلح و آرامش را نگه دارد و از پیروزی یافتن در جنگ و کشتن انسان‌ها لذتی نبرد، او با جنگ و کشتن انسان به هر صورتی، سخت مخالف است و اعتقاد دارد تنها راهی که مردم را به درستی و خوبی سوق می‌دهد "**مهربانی**" و "**نیکی کردن**" در

همه حال است.

لذا ده چیز را از فضیلت انسانی شمرده و به همه توصیه می‌نماید:

۱- محبت و احترام به پدر و مادر

۲- وفاداری و احترام به معلمان

۳- مهربانی به همهٔ مردم

۴- پرهیز از کارهای حرام

۵- فداکاری و خدمت به دیگران

۶- آزاد کردن بندگان

۷- ترویج کشاورزی چون کندن قنات و کاشتن درختان و ...

۸- کارهای عام‌المنفعه چون ساختن پل‌ها و راه‌ها و ...

۹- تعلیم دادن و پرورش نمودن

۱۰- خواندن کتاب‌های مقدس و قربانی کردن

تائوئیست‌ها معتقدند که نیکی و حق طبیعی ذاتی است، بنابراین آن‌ها تلاش می‌کنند طبیعی باشند و به نحوی زندگی کنند تا در تضاد و ناسازگاری، "مشوق صلح" و در جدایی، "مشوق یگانگی" و در سردرگمی و آشفتگی، "مشوق عشق و تعالی" باشند.

و نیز حکایت‌هایی درباره داروهای معجزه‌آسا و جاودانگی و پروازها و عروج‌های جسمانی به آسمان دارند، "دین تائو" سرشار از حس شاعرانه است و درک اینکه زندگی منظری زیبا و سهم‌انگیز از تبادلات است.

کتاب مقدس آنان، کوچکترین کتاب دینی جهان خوانده شده که می‌گویند ۲۵ صفحه است بنام "تائوته‌کینگ"^۱ به معنی عقل و فضیلت، که

^۱ - tao the king

البته بعضی آن را به معنی راه و روش زندگانی گفته‌اند. نقل شده جملات این کتاب مقدس، آنچنان دشوار و مشکل و گاهی غیرقابل درک است که به آن می‌گویند: ”کسی که از دین تائو چیزی می‌داند، هیچ نمی‌گوید و کسی که می‌گوید چیزی نمی‌داند“^۱.

^۱ - تاریخ و فلسفه مذاهب جهان - کتاب اول، چاپ ۱۳۴۶ و کتاب آشنایی با تاریخ ادیان، صفحه ۴۲ و کتاب سیری در ادیان جهان، نوشته کریستوفر پارتریج، ترجمه عبدالعلی براتی.

دین کنفوسیوس

«کونگ فوتسه»^۱ که قبل از هر چیز، همه او را در مقام معلمی بزرگ می‌شناسند حدود شش قرن قبل از میلاد مسیح آئین کنفوسیوس را در سرزمین چین بنا نهاد.

دلیل مشهور بودن این آئین، فلسفه اخلاقی‌اش است که مدام تأکید بر معنای اخلاقی مناسبات انسانی دارد و اینکه امر اخلاقی را مبتنی بر تعالیم الهی می‌داند، لذا می‌بینیم بنیاد تعالیم کنفوسیوس را مفهوم «انسانیت» می‌دانند و می‌توان گفت عمده تعالیم او، ارائه آئین راه و رسم یک زندگی شایسته است و جوهر دستوره‌های او:

«هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران می‌پسند»، است.

او معتقد است اگر طبیعت بشر درست بارور شود و پرورش یابد حتی

^۱ - اسم حقیقی او «چی یو کونگ» بوده که بعدها به نام «کونگ فوتسه» خوانده شده است.

انسان‌های عادی هم می‌توانند **فرزانه** و **حکیم** شوند، لذا همه تنگدستی‌ها و بزهکاری‌ها و بیچارگی‌ها را در جامعه، از **“نادانی”** و **“جهل”** می‌داند و می‌گوید: برای رهایی از آن، باید **“آگاه”** شد و به مردم دانستنی‌های لازم را ارائه کرد.

وی که همواره این موضوع ذهنش را به خود مشغول نموده بود، عقیده داشت: ارزنده‌ترین چیزهای جهان **“آموزش و پرورش”** است؛ هیچ وقت برای تحصیل علم و دانش دیر نیست اما بهتر است که مردم در اوانِ نوجوانی بدان بپردازند.

“کونگ فوتسه” عشق واقعی را در کارهایی می‌داند که آدمی به امید گرفتن پاداش برای آن نباشد، بلکه تنها برای لذت بردن از نفس عمل کار، از خود آن عمل نیکو، شادمان باشد و می‌گفت: عشق به چنین زندگی‌ای خود پاداش بزرگی برای آن است زیرا عشق، همه چیز را زیبا می‌کند و آرامش و صفا بر قرار می‌دارد، سپس ادامه داد: ای فرزندان من، چون **“مهر”** به خطر افتد، به جنگ و ستیز توسل مجویید! دلی که با مهر پیوند یافت نمی‌تواند گناه کند.

او که همیشه برای پاسخ به پرسش مردم آماده بود در پاسخ سؤالی که از او پرسیدند آیا پس از مرگ حیات دیگری هم هست؟ گفت: **“ما که هنوز این زندگی را به درستی نمی‌شناسیم، از چگونگی حال خویش در دوران پس از مرگ چه می‌توانیم بدانیم!”** و نیز در پاسخ شاگردی که از او پرسید اگر سزای بدی را به نیکی دهیم کار درستی است؟ پاسخ داد: **“خیر، آنگاه پاسخ نیکی را با چه چیز خواهی داد! بهتر است نیکی را به نیکی پاسخ دهیم و اجرای عدالت را مزد بدی سازیم.”**

”کونگ فوتسه“ بنیان‌گذار کنفوسیوس که از سخن گفتن و بحث کردن درباره راه و رسم زندگی و چگونگی انسان به فرزاندگی و شعر و موسیقی لذت برده و شادمان می‌گشت، معتقد بود کسی که ”کردار نیک“ و ”پندار نیک“ را هدفِ خویش سازد و بر آن دست یابد همان کسی است که به کمال راه یافته است، چنین کسی باید از افراط و تفریط بپرهیزد و همواره راه ”میانه“ را برگزیند و سپس به همه توجه می‌داد که ”خواستنِ راستی“، ”نگه داشتنِ نیکی“، ”توجه به مهر“، راه‌هایی هستند که به زندگی نیکو می‌انجامند.

در این دین، احترام به والدین و اینکه انسان نسبت به خودش مسئولیت بزرگی دارد و نیز نسبت به دیگران مسئول است بسیار سفارش شده و گفته است: هرگز نشنیدم که کسی از خود مراقبت نکند، با این حال قادر باشد به والدین یا دیگر انسان‌ها، خدمت کند!

کنفوسیوس دستوراتی را هم برای جاودانگی حکمرانان که می‌بایست همواره به آن توجه داشته و آن را مدّ نظر داشته باشند، ارائه نموده که به آن ”دستورات پنجگانه“ می‌گویند:

- ۱- نیک‌خواهی، تا تنها به سود مردم کار کنید.
- ۲- نیکوکرداری، تا آنچه بر خود نمی‌پسندید به دیگران روا مدارید.
- ۳- مردم‌داری، تا هیچ‌گاه ادب را در برخورد با مردم، فراموش نکنید.
- ۴- خرد و دانش، تا تنها دانش و درست اندیشی را رهنمای خویش سازید.
- ۵- درست‌ی، تا در هر کاری که می‌کنید درستی و صداقت را نگاه‌دارید، زیرا بی آن، جهان استوار نخواهد بود.

”کنفوسیوس“ که آئین خود را با این طلبِ پر شور و کمابیش پیامبرانه آغاز کرد، حیاتی سرشار از انسانیت کامل را نشان داد و ”مینسیوس“ که از

دیگر پایه‌گذارانِ آئین کنفوسیوس است این حیات را نوعی بین‌الذهانیت متعالی و شهود شعف بی‌پایان فرزانه، که به روشنایی رسیده، نمایاند و ”همسون ترو“، سومین پایه‌گذار این آئین هم، رفتار عملی آن را که برای دگرگونی قلبِ خطا پذیر انسان و تبدیل آن به ذهن فرزانه است، نشان داد. و خلاصه اینچنین آئین کنفوسیوس کامل گردید.

دین جین

این دین چندین قرن پیش از میلاد مسیح در هندوستان، توسط شخصی به نام «مهاویره» ظهور کرد^۱ که به پیروان آن «جینیزیم» می‌گویند. مهاویره می‌گوید: هیچ چیز حقیقت ندارد مگر به اعتبار شخصی، که آن حقیقت هم به اعتبارات دیگر ممکن است باطل باشد. پس تمام قضاوت‌های انسان محدود و مشروط است. حقیقت مطلق تنها برای کسانی کشف می‌شود که ناجی هستند و در دوره‌های معین ظاهر می‌شوند. در دین جین، ترک دنیا و عدم خشونت، اساس دین معرفی گردیده و راه

^۱ - اسم اصلی او «وارد هامانا» بوده که در بزرگسالی لقب «مهاویره» یعنی قهرمان بزرگ را گرفته است. وی از خانواده ثروتمندی بود که تمام تعلقات خود را رها ساخت و تا پایان عمر چون آواره‌ای رها از هرگونه تعلق به هدایت مردم پرداخت.

رستگاری بر دو اصل قرار دارد: یکی ریاضت‌کشی و دیگری خودداری از آزارِ موجوداتِ جاندار.

جین‌ها تمام موجودات زنده را محترم می‌شمارند چون باور دارند شاید روحی در حیاتی پیشین، در قالب آن‌ها تناسخ یافته است، لذا هر مؤمنی در دین جین می‌بایست به عنوان تکلیف عهد کند که:

۱- هیچ موجودی را نکشد.

۲- دروغ نگوید.

۳- چیزی را که به او داده نشده، نگیرد.

۴- عقیف باشد و به لذتهای جسمانی پشت پا بزند.

۵- از هر گونه دلبستگی اندک یا بسیار به مال دنیا، دوری و بیزاری جوید. کشاورزی در این دین حرام است زیرا در هنگام کشت و زرع ممکن است موجودِ جاندار کشته شود. پیروان این دین در موقع راه رفتن به دقت مواظب هستند که جانوری زیر پای آن‌ها تلف نشود، اینان هرگز حیوانی را نمی‌کشند و قربانی هم نمی‌کنند. مؤمنین این دین برای حیواناتِ مریض بیمارستان می‌سازند و پرستاری از حیوانات را ثواب و نیکو می‌شمارند و معتقدند "هر عمل انسان به دنبال خود، پاداش نیک یا زشت آن را خواهد داشت."

اخلاق در دین جین به معنی بخشایشِ کامل، فروتنی، صراحت، پاکی (آزادی از حرص و آز)، صداقت، پرهیزکاری، زیستِ زاهدانه، ترک دنیا، عدم تعلق و کف نفس است.

جین‌ها برای رسیدن به رستگاری به شخصیتی بیرونی تکیه ندارند بلکه

مسئولیت شخصی رهایی خود را، می‌بایست خود بر عهده بگیرند، لذا معتقدند اتفاقات مختلف در زندگی را، خود انتخاب می‌کنند.

در دین جین، انسان برای رسیدن به سعادت سه اصل یا "سه گوهر" را باید داشته باشد: "ایمان درست"، "معرفت درست"، "رفتار درست" که به آن، "گوهرهای سه گانه" می‌گویند، ولی برای "رفتار درست" اهمیت بیشتری قائل‌اند.

در دین جین، خجسته‌ترین خجسته‌ها، به سلسله موجوداتی که در خور تکریم هستند اطلاق می‌گردد که به آن‌ها نیز "سلام‌های پنجگانه" می‌گویند: در برابر "آرتها" تعظیم می‌کنم. در برابر "سیداها" تعظیم می‌کنم. در برابر "آچارها" تعظیم می‌کنم. در برابر "آموزگاران مرتاض" تعظیم می‌کنم. در برابر همه "مرتاضان" تعظیم می‌کنم.

و نیز پنج لحظه مبارک را که معتقدند این لحظات در زندگی هر یک از جین‌ها روی می‌دهد و مؤید هویت آن‌هاست، جشن می‌گیرند: بستن نطفه، تولد، ترک دنیا، رسیدن به روشنائی، رستگاری معنوی نهائی.

راه رهایی در دین جین، "بینش روشن‌بینانه" نسبت به جهان، "دانش روشن‌بینانه" و "رفتار روشن‌بینانه" معرفی شده است، و نیز به پیروان آن دین توصیه شده که تمام موجودات زنده را دوست بدارید و از امتیاز و افتخار دیگران مشعوف شوید و به تیره بختان و موجودات ضعیف عشق بورزید و در برابر خودپسندان شکیباً باشید.

پیروان دین جین، که زندگی‌ای بسیار ساده و درویشانه‌ای دارند همه‌جا

را "معبد" و دل را "معبود" می‌دانند و برای ارزش‌های انسانی، اهمیت بسزایی قائلند.

"مهاویرا" در سن هفتاد و دو سالگی یعنی حدود سال ۴۲۵ پیش از میلاد وفات یافت. می‌گویند آموزه‌های دین جین در باب "عدم خشونت"، الهام بخش "مهاتما گاندی" رهبر فقید هندوستان در مبارزه صلح‌آمیز برای آزادی هند از سیطره حاکمیت انگلیس بوده است.^۱

^۱ - سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی و تاریخ ادیان جهان نوشته دکتر غلامعلی آریا.

دین زرتشت

تاریخ ظهور زرتشت دقیقاً مشخص نیست بعضی او را زمان مادها و برخی زمان ساسانیان یا اوایل دوره هخامنشیان می‌دانند.^۱ زرتشت پیامبری بود ایرانی که در سی سالگی به بعثت رسید.

دین زرتشت **دین توحیدی** است که بدون هیچ کم و کاستی، صفاتی که ادیان توحیدی دیگر برای خدا قائلند، او گفته است.

مذهب وی از درون زندگی و حیات جامعه مایه گرفته، لذا برای انسان ارزش بسیار قائل است، او به وجود "آزادی" و "اختیار" انسان در انتخاب راه، معتقد است و **خرد** و **دانش** را عامل تشخیص بشر برای نیکی از بدی می‌داند و "راستی" و "درستی" را وزنه سنجش می‌شمارد.

^۱ - البته «مری بورس» در کتاب چکیده دین زرتشت با ادله و اسنادی ثابت می‌کند که زرتشت حدود ۴۳۰۰ سال قبل می‌زیسته است.

پیام زرتشت بر پایه اندیشه و خرد پاک و محبت و عشق که بر راستی و درستی متکی است استوار گردیده و انسان برگزیده از نظر زرتشت کسی است که بر پایه اندیشه نیک، خود را با نظام حق و قانون خلقت هم آهنگ ساخته و خدا را به صورت کیفیاتش در باطن خود جای دهد و با عمل شایسته و سازنده در پیشرفتِ بشریت کوشا باشد. کسی که چنین باشد "مزدا اهورا" با توانایی و مهر خویش به او رسایی و جاودانگی خواهد بخشید.

در دین زرتشت آنچه مورد نظر است "اخلاق" و "رفتار انسان" است که بر آن تأکید بسیار دارد. اگر پیروان آن دین، راستی و درستی را بر می‌گزینند برای دستیابی خودشان به سعادت درونی و به کمال انسانی است. پس تقوا و ایمان هم برای آنان باید اول درونی گردد تا بتواند تحول اساسی در آنان به وجود آورد و در منش و کردار نیکشان هویدا گردد.

و همچنین دربارهٔ معاد، دین زرتشت می‌گوید: جسم فانی است و روح باقی است و تا روز رستاخیز در عالم برزخ می‌ماند تا به اعمالش رسیدگی و حساب و کتاب پس دهد. او می‌گوید: "نتیجهٔ اعمال انسان، هم در این دنیا و هم پس از مرگ، به خود او بر می‌گردد". و همین‌طور سخن از "نامهٔ اعمال" و میزان و ترازو و "پل چینود"^۱ که عیناً همان "پل صراط" است مطرح و باز عیناً همان‌طور توضیح داده شده که این پل از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است، مؤمنین می‌توانند به راحتی از آن بگذرند و وارد بهشت شوند زیرا اعمال نیک آنان به صورت زیبایی تجسم یافته که از آنان استقبال می‌کند و به بهشت هدایتشان می‌نماید. اما کسانی که از اهریمن پیروی کرده و اعمالشان نیک نبوده از این پل نمی‌توانند عبور کنند زیرا اعمال بد آنان به شکل

^۱ - در فرهنگ معین جلد ۵، ĆInvat گفته شده است.

عجوزهای زشت و هولناک خودنمایی می‌کند تا جایی که آن شخص با دیدن آن شکل که در واقع تجسم عمل وی بوده چنان می‌ترسد که از پل سقوط کرده، به دوزخ می‌افتد.

و نیز بهشتی که در دین زرتشت توصیف شده چندان با بهشتی که در دین اسلام توصیف شده تفاوتی ندارد اما جهنم در دین اسلام آتشین و سوزنده است ولی در دین زرتشت بسیار سرد و تاریک و وحشتناک است.

دین زرتشت اعتقاد دارد که **”نور خدا“** در انسان به ودیعه گذارده شده پس انسان می‌بایست با تلاش و سعی خود، تن و روان را به سوی رسایی و جاودانگی رهبری کند.

از نظر عبادی، در دین زرتشت هر کس به سن بلوغ می‌رسد می‌بایست در هر شبانه‌روز پنج نوبت نماز به جا آورد که هر یک از این نمازها وقت خاصی دارد.

از نظر احکام در دین زرتشت که به آن **”وندیداد“** می‌گویند شامل طهارت و نجاسات و معاملات است مانند چگونه پاک کردن، تطهیر نمودن و یا غسل میّت... و نیز دعاهایی دارند که مقید به خواندن آن‌ها می‌باشند.

از دیگر عقاید زرتشتیان دفن مُردگان است که پس از شستشو، کفن و در پوششی از فلز نازک قرار داده و در قبرهای سیمانی یا سنگی دفن می‌کنند تا هم هوا را آلوده نساخته و هم خاک را آلوده نسازند، زیرا در میان زرتشتیان خاک و آب و آتش مقدس است و نباید آلوده شود. اینکه سال‌های دراز اجسادشان را در محلی به نام **”برج“** یا **”دخمه خاموشان“** قرار می‌دادند تا طعمه لاشخوران شود به قول مورخان یونان باستان از جمله **”هروdot“** و امروزه موبدان روشنفکر زرتشتی، این رسم **”مغان‌ها“** بوده که سال‌ها در بین زرتشتیان معمول گشته، و گرنه این از آئین رسمی زرتشت نیست.

لازم به تذکر است مقارن با ظهور زرتشت، آریایی‌ها چندگانه‌پرست بودند و برای آتش هم پدیده طبیعی خدایی قائل می‌شدند. این تقدیس یا نیایش ریشه در موقعیت طبیعی و اجتماعی آن روزگار داشت ولی زرتشت آتش را جزء خدایان باطل قلمداد کرد، اما رفته رفته در میان زرتشتیان آتش به عنوان یک مظهر گرمی و نور و پاکی، نه به عنوان "خدا" مقدس گردید که باید گفت همانطور که بعد از هر مُصلح و پیامبری عقاید اولیه آن پیامبر دستخوش تغییراتی می‌گردد پیشوایان و مغان‌های دین زرتشت هم عامل بسیاری از تغییرات و انحرافات در این دین هستند.

زرتشتِ نبی مانند پیامبران دیگر در روزگار خود توانست تغییرات عمده و تحولی عظیم در افکار و اندیشه‌های مردمی بوجود آورد و اجتماعی را پایه‌گذاری، و جامعه‌ای را اصلاح کند.

از نظر علمای "علم‌الادیان" دین زرتشت تأثیر بسیاری بر روی سایر دین‌های دیگر داشته، خصوصاً روی دین یهود، و از این طریق هم بر دیگر ادیان سامی مثل مسیحیت و اسلام اثر گذاشته است که به عنوان مثال می‌توان از **انتظار موعود** که ریشه اصیلش در دین زرتشت است نام برد. کتاب آسمانی زرتشتیان "**اوستا**" نام دارد که به خط و زبان اوستایی نگاشته شده است.^۱

^۱ - از کتاب زرتشت، مزدیسنا و حکومت، نوشته جلال الدین آشتیانی و کتاب مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، زرتشتیان، نوشته اردشیر آذر گشسب و کتاب تاریخ ادیان جهان، نوشته دکتر غلامعلی آریا و کتاب سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی.

دین مانی

«مانی» بنیان‌گذار آئین مانی، در سال ۲۱۵ میلادی در شهر بابل ظهور کرد و مدعی شد که از جانب خدا «رسول روشنایی» است. او پایه و اساس دین خود را بر دو بُن یا اصل قرار داد، یکی اصل خیر یا روشنایی، دیگری اصل شر یا تاریکی، و معتقد است هر انسانی عامل انتخاب و ادامه حرکت آن دو راه، در وجود خود دارد.

سپس از «سه مرحله زمانی» یاد می‌کند:

۱- زمانی در گذشته که خیر و شر از هم جدا بوده‌اند.

۲- زمان میانی یا حال که خیر و شر در هم آمیخته‌اند.

۳- زمان آینده که سرانجام ذرات خیر از شر جدا خواهند شد.

لذا وظیفه انسان در دین مانی این است که بخش خیر را که در کالبد وی اسیر شر است تا می‌تواند آزاد کند، یعنی از گسترش جهان مادی که باعث

رشد و پهناور شدن قلمرو اهریمن است جلوگیری کند تا بدین وسیله خیر و روشنایی را از زندان شر و تاریکی نجات دهد.

از نظر مانی، قلمرو نور خدا دارای “پنج تجلی” است:

ادراک، عقل، تأمل، فکر، اراده.

و قلمرو ظلمت نیز دارای “پنج تجلی” است:

دود یا مه، آتش مخرب، باد ویرانگر، آب گل آلود و ظلمات.

و بالاخره برای انسان ارزش والایی قائل است و می‌گوید: روح انسان قطعه

نوری است که از عالم بالا به زمین آمده و در زندان تاریک تن اسیر است، لذا

انسان را مسئول می‌داند چون تنها اوست که می‌تواند ذرات نور را که اسیر

ظلمت شده‌اند آزاد سازد.

مانی معتقد است نجات انسان تنها به وسیله معرفت “نور باطنی” میسر

است و از نظر اخلاقی پیروان خود را سفارش به سه اصل که به آن‌ها سه مَهر

می‌گویند دعوت می‌نماید:

۱- مَهر دهان (دوری از گفتار زشت)

۲- مَهر دست (دوری از کردار زشت)

۳- مَهر دل (دوری از پندار زشت).

دین مانی علاوه بر اینکه به درونگرایی و سیر عرفانی گرایش دارد، به روز

جزا که انسان نتیجه اعمال خود را خواهد دید نیز ایمان دارد، لذا پیروان خود

را به بی‌ارزش بودن ثروت و لزوم اکتفا به لباس و غذای ساده و مدارا با همه

مردم و نیز پرهیز از کشتن موجودات زنده، توصیه می‌کند و همواره آنان را

به “مراقبت از اعمالشان” سفارش می‌نماید.

عقائد مانی رنگی از یأس و بدبینی داشت. وی جهان را وادی خون و اشک می‌دید و بشر را مرغی آشیان گمگشته می‌دانست که به اسارت و سرگردانی و بی‌خانمانی محکوم است. مانی بساط آفرینش را شایسته دوام و بقا نمی‌دانست و منتظر روزی بود که کبوتری که از بلندی‌های آسمان به زمین آمده، دوباره به جایگاه اصلی برگردد و نی‌ای که از نیستان بریده شده دوباره به نیزار بپیوندد.

مانی که عملاً "هریمن" را فرمانروای روی زمین می‌داند، معتقد است که تولید مثل باید محدود باشد، و همه را به پرهیز از کشتار یکدیگر و صلح و آشتی و حفظ و بزرگداشت عوامل طبیعت سفارش می‌نماید.

وی می‌گوید: "در هر زمانی پیغمبران، حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان توسط بودا، زمانی در ایران به وسیله زرتشت و روزگاری در مغرب زمین به واسطه عیسی، سرانجام من که مانی پیغمبر خدا هستم مأمور نشر حقایق دین در سرزمین بابل گشته‌ام."

پیروان مانی همه گیاه خوار بودند و عبادت خود را همراه با نغمات موسیقی انجام می‌دادند. آنان هم روزه می‌گرفتند و هم نماز می‌خواندند و قبل از نماز حتماً می‌بایست با آب جاری وضو بگیرند و اگر آب نبود با خاک یا شن تیمم می‌کردند.

لازم به تذکر است مانی تحت اندیشه‌های ادیان مختلف، چون بودایی، مسیحی و خصوصاً زرتشت تکمیل شده و دین نویی به وجود آورده است. البته باید گفت غالباً، نتایج اندیشه‌های کهنه‌تر است که در ادغام با هم و به اقتضای روز دگرگون شده، چهره تازه‌ای به خود می‌گیرد؛ و مانی نیز چنین کرد.

سرانجام مانی توسط مؤبدان دین زرتشت که پادشاه وقت را نسبت به او بدبین کرده بودند، کشته و در حالیکه پوست او را کنده بودند، از گاه آکنده کردند و مدت‌ها به دروازه شهر جندی‌شاپور در شرقِ شوش آویزان نمودند.^۱

^۱ - مانی و دین او، تألیف سید حسن تقی زاده، زندگی مانی و پیام او، نوشته ناصح ناطق.

دین هندو

این دین از مجموعه اعتقادات و سازمان‌های بی‌شمار و درهم آمیخته‌ای که از زمان پیدایش “وداها” به ظهور رسیده و تاکنون هم ادامه دارد تشکیل شده است، بدین صورت که ابتدا دین ودا که پس از سال‌های متمادی بالاخره در برابر اندیشه‌های مخالف قرار گرفته بود توسط خردمندانی از آن دین متحول گردید به طوری که از دین ودا، کیش “بره‌مایی” را فراهم ساختند و حتی کتب مقدس ودا را به نفع خود چنان شرح و تفسیر کردند که نام آن را هم تغییر داده و “بره‌میه” نهادند. از طرفی پس از سال‌ها افکار دین “اوپانیساده‌ها” هم رشد نمود و متفکرین هندو از آن به منزله بذری جهت نظام فلسفی دین هندو استفاده کردند، تا اینکه باز پس از سال‌ها ادیان قوی‌تری به آنجا رسوخ کرد و نظرات آن دین زیرسؤال رفت که باز خردمندان، تحولی دیگر در آن به وجود آورده و اصول

و مبانی آن دین را بر طبق معتقدات عامه تغییر دادند و آن را دین "هندو" نامیدند و این‌چنین بر حریفان تازه، پیروزش گردانیدند و همین‌طور از دین ودائی، جین، بودا و... تا امروز که با استفاده از همهٔ آن ادیان توانستند دین "هندوئیزم جدید" را که بسیار انسان‌گرا و متکی به اخلاقیات است مطرح و ارائه دهند.

هندوها معتقدند علت تمام بدبختی‌ها و مصیبت‌های زندگی انسان "جهل" است و نادانی، جهل انسان را از "حقیقت وجود" دور نگه می‌دارد و مادام که انسان در جهل و بی‌خبری گرفتار است حقیقت را نشناخته و در وهم و پندار به سر می‌برد مگر اینکه از اندیشه غلط بیرون آمده و به نور علم منور گردد.

هندوها انسان را مسئول نیک و بد اعمال خویش می‌دانند و معتقدند در این دنیا انسان چهار هدف را می‌تواند دنبال کند، که به آن "مقاصد چهارگانه زندگی" می‌گویند:

۱- **کامه**^۱: به معنی میل به لذات نفسانی و لذایذ جسمانی که حتی به صورت عشق نمودار می‌گردد ولی سرانجام انسان پی‌می‌برد که این راه نجات نیست و باید مقصدی دیگر و فکری بهتر طلب کند.

۲- **ارتهه**^۲: کثیری از انسان‌ها همواره به دنبال مادیات و رفاه، به دنبال مقامات اجتماعی و شهرت و قدرت بوده‌اند که حصول به این مقاصد جز با بی‌رحمی میسر نیست و بالاخره آدمی در می‌یابد که این امر هم مقصد نهائی وی نیست.

^۱ - Kama

^۲ - Artha

۳- **دهرمه**^۱: به معنی شریعت و اخلاق و رفتار دینی است که انسان می‌بایست وظیفه خود را نسبت به خانواده و جامعه انجام دهد که در این صورت از قید هوا و هوس‌رهایی یافته و آرامش قلبی نصیب وی می‌گردد، ولی این هم که بسیار خوب است مقصد نهایی نیست.

۴- **مکشه**^۲: به معنی نجات و تعالی روح و رسیدن به کمال است که این هدف غایت انسان است.

سپس برای رستگاری روح از مصائب زندگی سه طریق وضع نموده است:

۱- **طریقه عمل**: یعنی انجام دادن احکام عبادی دینی به گفتار و عمل.
 ۲- **طریقه علم**: یعنی دوری از جهل و نادانی و وصل شدن به نور علم و معرفت همراه با تقویت فکر و اندیشه و نیز یک سلسله ریاضت‌ها جهت اصلاح رفتار و کردار آدمی.

۳- **طریقه اخلاص**: یعنی علاقه شدید خالصانه و ایمان صادقانه داشتن. می‌گویند "کریشنا" یکی از خدایان هندو به "آرجینا"ی بامحبت و کنجکاو نصیحت می‌کند و می‌گوید: انسان نباید از هیچ موجود زنده‌ای متنفر باشد، باید نسبت به همه مهربان و دلسوز باشد، باید خود را از پندار بیهوده "من" و "مال من" رها سازد. او باید شادی و رنج را با آرامش یکسانی بپذیرد، او باید بخشنده، خشنود، و بر خویشان مسلط باشد. او نه خود به همنوعش آسیب می‌رساند، و نه اجازه می‌دهد دنیا آشفته‌اش سازد ... او از

^۱ - Dharma

^۲ - Moksha

وابستگی مُبراست، او برای ستایش و سرزنش ارزش یکسانی قائل است و بر گفتار خود مسلط است و از هر چه دریافت می‌کند راضی و خشنود است. خانه او همه جا، اما هیچ جایی نیست.^۱

از مهمترین اعمال عبادی دین هندوها می‌توان از تجلیل و تکریم خدایان، تقدیس حیوانات مقدس، غسل در رودخانه‌های مقدس و ... نام برد.^۲

^۱ - از کتاب "یوگای متعهد و از خود گذشته".

^۲ - ادیان و مکتب های فلسفی هند - داریوش شایگان و سرگذشت ادیان بزرگ جهان و کتاب سیری در ادیان جهان.

دین یهود

«دین یهود» از ادیان توحیدی است و واژه «یهود» منسوب است به «یهودا» یکی از فرزندان حضرت یعقوب، و واژه «اسرائیل» هم لقب حضرت یعقوب بوده است که فرزندان آن را «بنی اسرائیل» می‌نامیدند. و بدین علت در زمان حضرت موسی به آن‌ها بنی اسرائیل می‌گفتند.

موسی(ع) پرستش همهٔ خدایان را ممنوع اعلام نمود و همه را به **توحید** و پرستش یک خدا که خالق هستی است و مظهر عشق و عدالت و نظام است به نام «**یَهُوَه**» دعوت نمود، او «حاکمیت خدا» را عنوان نمود و قوانینی را در این راستا وضع کرد و بیان داشت که همهٔ برکت‌ها و خوبی‌ها از جانب خداست و هیچ عمل و اندیشه‌ای از او مخفی نمی‌ماند. او خدا را واحد، غیر مخلوق و تا ابد غیر قابل توصیف، در زیبای برتر از هر اندیشهٔ بشری و قادر مطلق معرفی نمود.

دین یهود برای انسان ارزشی بسیار والا قائل شده و از او خواسته به عنوان تجلی پیوستهٔ خداوند زندگی کند و می‌گوید: «انسان پس از همهٔ مخلوقات، به صورت خدا و

موافق شبیه او آفریده شده است^۱ که بدیهی است منظور از شباهت در صفات جسمانی نیست بلکه عظمت خلقت انسان را می‌رساند که این چنین **”خداگونه“** آفریده شده است، پس ذاتاً خوب و نیک است. حضرت موسی از پیروان خود خواسته که به **”زندگی ساده“** و **”وحدت“** و **”مهربانی“** توجهی خاص نمایند و قربانی و نماز و صدقه را انجام دهند و هر هفته ساعاتی را کنار گذاشته و به شریعت گوش فرا دهند تا بتوانند معرفت کامل و دقیق آن را کسب کنند و به دنیا **”زندگی شرافتمندانه‌تر“** و به **”خلق“** دنیایی شادتر^۲ را نشان دهند.

در دین یهود نماز به سوی بیت‌المقدس خوانده می‌شود و روزه نیز وجود دارد؛ احکام ازدواج و محرمات آن به جز یک مورد کاملاً شبیه به احکام اسلام است. و به **”ختان“** که به معنی ختنه هر ذکوری است سفارش شده است. در تورات (کتاب آسمانی دین یهود) داستان آفرینش هستی و فرشتگان و آدم و حوا و انتقال آنان به زمین و بهشت و جهنم و نوح و ابراهیم و ... که در دیگر کتب مقدس آسمانی هم آمده وجود دارد و ما در اینجا اصولی که به عنوان **”فرمان‌های دهگانه“** معروف است و به موسی در کوه طور وحی گردیده، عیناً می‌آوریم:

۱- من **«یَهُوه»** خدای تو هستم که تو را از کشور مصر و سرزمین بندگی و اسارت بیرون آوردم. جز من برای تو خدای دیگری نیست.

۲- من برای تو نه بتی و نه تصویری از آنچه در بالای آسمان‌ها و بر روی زمین و در آب‌های زیر زمین است قرار نمی‌دهم تا مبادا چیزی را عبادت و یا سجده نمایی زیرا من که **«یَهُوه»** خدای تو می‌باشم خدای غیوری هستم. به جرم گناهان پدران، اولادشان را تا نسل سوم و چهارم مجازات می‌کنم و رحمت خود را تا هزار پشت برای آنان که مرا دوست دارند و احکام مرا به کار

^۱ - عهد عتیق، سفر پیدایش، باب پنجم.

می‌بندند فرو می‌فرستم.

۳- نام "یهوه" خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد.

۴- روز شباط (شنبه) را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی، شش روز کار کن ولی روز هفتم، روز استراحت و وقف خدای توست، در این روز هیچ کاری مکن، نه تو و خانواده تو و نه غلام و کنیز و بهیمنه تو، زیرا "یهوه" در شش روز آسمان‌ها و زمین و دریا و تمام آنچه در آن یافت می‌شود را آفرید و روز هفتم آرام گرفت، از این رو یهوه روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس نمود.

۵- به پدر و مادر خود احترام کن تا عمر درازی در زمین داشته باشی.

۶- قتل مکن.

۷- زنا مکن.

۸- دزدی مکن.

۹- علیه همسایه خود شهادت دروغ مده.

۱۰- به خانه همسایه خود طمع مدوز و به زن همسایهات و غلام و کنیز و گاو و الاغش و به هر چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن.^۱
گویند روزی شخصی نزد "هیلل" آمد و گفت: من می‌خواهم که مرا به دین خود درآوری ولی به شرط اینکه تمام تورات را در حالیکه روی یک پا ایستاده‌ام به من تعلیم دهی. وی گفت: "آنچه را دوست نداری به همسایه خود مکن" این همه تورات است و بقیه، تفسیر آن است؛ برو و آن‌ها را بیاموز.
برای یهودیان کلمات تورات زندگی‌بخش است زیرا به آن‌ها یاد می‌دهد همه چیز را دوست داشته باشند و به آن‌ها بخشندگی می‌آموزد و تشویق

^{۱۱} - خروج ۱۸:۲۰.

می‌کند تا با ملایمت، عقل و خرد، آموزش مداوم، اتحاد خانوادگی، تواضع، احترام، اعتدال و خودآزمایی مداوم، زندگی کنند.

”**ربی سیملا**“ می‌گوید: ۶۱۳ فرمان به موسی داده شد ۳۶۵ نهی به تعداد روزهای سال و ۲۴۸ امر به تعداد اعضای بدن، سپس داود آمد و آن‌ها را به ۱۱ فرمان تقلیل داد (رک: مزامیر ۱۵) سپس اشعیا آمد و آن‌ها را به ۶ فرمان تقلیل داد (رک: اشعیا ۳۳:۱۵) سپس میکاه آمد و آن‌ها را به ۳ فرمان تقلیل داد (رک: میکاه ۶:۸) سپس باز هم اشعیا آمد و آن‌ها را به ۲ فرمان تقلیل داد و آن:

”انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نمایند.“^۱

آئین یهود با حرکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی‌ای که به وجود آورد برای همیشه اثر وسیع و عظیمی را برای خود به ثبت رسانید.

^۱ - کتاب یهودیت، مسیحیت و اسلام، ج ۲، ص ۳۰۵.

دین مسیح

حضرت عیسی مسیح در عصر فرهاد چهارم اشکانی پادشاه ایران و در زمان هرودت پادشاه رومیان، در بیت‌الحم جنوب اورشلیم متولد شد. یکی از انبیاء بنی اسرائیل به نام یحیی (ع) که به سربازخانه‌ها و مزارع و کنیسه‌ها می‌رفت و همواره مردم را پند و اندرز می‌داد، ضمن اینکه گناهکاران را هم غسل تعمید می‌نمود و آن‌ها را نیز از گناه توبه می‌داد، حضرت عیسی را هم در سی سالگی که خود نزد یحیی (ع) آمده بود، غسل تعمید داد. می‌گویند چون عیسی (ع) از آب خارج شد مکاشفه‌ای عجیب به وی دست داد گویی کسی به او گفت: ”تو حبیب خدا و رسول او هستی در حالی که خدا از تو خشنود است“^۱.

پس از این مکاشفه بعثت حضرت عیسی (ع) شروع شد، چهل روز در

^۱ - مرقس ۱۲/۱-۱۰.

صحرای اردن به تجرد گذرانید، سپس به میان مردم آمد و مدت سه سال آن‌ها را موعظه کرد. وی به مال دنیا دلبستگی نداشت و اطراف بلاد می‌گشت و مردم جاهل و گناهکار را تعلیم می‌داد.

دین مسیحیت مانند دیگر ادیان الهی دین توحیدی و یکتاپرستی است که در انجیل و سایر بخش‌های عهد جدید نیز به این اصل بارها اشاره شده است، از جمله:

”... و حیات جاودانه این است که خدای واحد حقیقی که عیسی مسیح فرستاده اوست، بشناسند“^۱.

”... و یکی از کاتبان از او پرسید که اول همه احکام کدام است؟ عیسی(ع) او را جواب داد که اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خدای ما، خداوند واحد است“^۲.

”... و نیست شایسته به غیر از خدای یگانه“^۳.

”نوشته شده است که برای پروردگار معبود خود سجده کن و برای او تنها عبادت کن“^۴.

عیسی مسیح می‌گوید: ”آن که خدا را شناخته و به نیکی و صداقت و حقیقت زندگی دارد، همواره سعی می‌کند خدا را یاری نماید، پس هیچگاه به دنبال کردارهای بی‌بهره و زشت نمی‌رود“^۵.

^۱ - انجیل یوحنا، باب هفدهم، آیه ۳ ط. ل.

^۲ - انجیل مرقس، باب ۱۲، آیه ۲۹ و ۳۰ ط. ل.

^۳ - انجیل متی، فصل شصت و یکم، صفحه ۱۱۰ خ.

^۴ - انجیل لوقا، فصل ۱۱، باب ۴، صفحه ۱۸۶ (متأسفانه علی‌رغم تعبیر توحیدی که از انجیل‌ها آوردیم در مواردی دیگر جملاتی به همین انجیل‌ها افزوده شده، که ناهمساز و شرک آلود می‌باشد).

^۵ - از کتاب افشای واتیکان، صفحه ۱۸۱.

حضرت مسیح (ع) اساس دین خود را بر "محبت" و "مهربانی" قرار داده چنان که می‌گوید: "دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت دارند، احسان کنید و برای کسانی که به شما ناسزا می‌گویند دعای خیر کنید تا خدا را اطاعت کرده باشید زیرا که او آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌بارد پس هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلتی دارد؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید چنان که خدای شما کامل است."^۱

از نظر مسیحیان، هر مسیحی هر لحظه باید خدا را در درون خود حس کند و خود را مسئول بداند تا در جهت تعالی خویش حرکت و رشد نماید و به بهترین وجه ممکن در هماهنگی دنیا و خویشتن عمل کند.

می‌گویند روزی مردی از عیسی مسیح (ع) پرسید: "ای استاد نیکو! چه کنم که زندگانی جاودانی یابم؟ عیسی گفت: از چه سبب مرا نیکو خطاب می‌کنی؟ هیچ کس به جز خداوند متعال نیکو نیست لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگه دار. بدو گفت: کدام احکام؟ عیسی گفت: از زنا، قتل و دزدی پرهیز کن، به هیچ وجه شهادت دروغ مده و حرمت پدر و مادر خود را نگه دار و به آنان احترام کن، همسایه خود را نیز مثل نفس خودت دوست بدار. مرد گفت: همه این‌ها را انجام داده‌ام دیگر مرا چه نقصی است؟ عیسی گفت: اگر بخواهی که کامل شوی هر چه داری بفروش و به فقرا بده، در عوض گنجی

^۱ - انجیل متی ۵-۴۳: ۴۸.

در بهشت نصیب تو خواهد شد سپس بیا از من پیروی کن!^۱ و نیز می‌فرماید: ”اندوخته‌ها و گنج‌های خود را در بهشت ذخیره نمایید جایی که از پوسیدگی و بیدخوری و سرقت محفوظ و در امان است و بدانید هر جا که گنج شما باشد، قلب شما نیز در همانجاست“^۲.

و بالاخره عیسی مسیح خطاب به همهٔ مردم می‌گوید: ”خودتان را فریب ندهید فکر نکنید که می‌توانید خدا را گول بزنید، آدمی هر چه بکارد همان را درو خواهد کرد“.

مسیحیان معتقدند باید مانند حضرت مسیح خود را با گرسنگان، تشنگان، بیماران و مستضعفان یکی بدانیم و با آنها احساس همدردی نمائیم آنان خود را مسئول می‌دانند تا آرمان‌های عیسی مسیح را عملی سازند و قدر ارزش‌هایی چون عشق، حقیقت، زیبایی و نیکی را بدانند. آنها ایمان دارند که باید چیزی باشند که می‌توانند و باید باشند، زیرا می‌دانند که آنها تصویری از خالق خود هستند.

^۱ - انجیل لوقا ۲۲-۱۸: ۱۸.

^۲ - انجیل متی ۲۱-۱۹: ۶.

دین اسلام

حضرت محمد (ص) در سن چهل سالگی، در شبه جزیره عربستان "مکه" از طرف خداوند مبعوث گردید تا انسان‌ها را به راه خدا که همان راه رشد و متعالی است هدایت نماید، دین اسلام مانند دیگر ادیان الهی دین یکتاپرستی و **توحید** است و خود را مانند دین یهود و مسیحی، پیرو آئین ابراهیمی می‌داند و نیز تلاش در جهت "حاکمیت الله" دارد.

اسلام، شرک و بت‌پرستی را در هر شکل و لباسی ممنوع کرده و بزرگ‌ترین گناه خوانده^۱ و معتقد است خداوند خلقت انسان و هستی را هدفمند و برای غایتی آفریده^۲ که شرک و بت‌پرستی مانع آن هدف بلکه عامل انحراف و سقوط آن غایت می‌شود.^۳ لذا در اسلام تفرقه دینی شدیداً محکوم

^۱ - سوره آل عمران، آیه ۶۴ و سوره لقمان، آیه ۱۳ و سوره انعام، آیه ۱۶۱ و ...

^۲ - سوره مؤمنون، آیه ۱۵۱.

^۳ - سوره انبیا، آیه ۲۲.

گردیده^۱ و همواره انسان‌ها را به تفکر و اندیشه آگاهانه ترغیب نموده^۲ و از آنان خواسته تا قدرت تفکر، تعقل، تدبر و علم و بصیرت خود را به کار اندازند.^۳ در دین اسلام، انسان ارزش و منزلتی بسیار والا دارد تا جایی که او را "اشرف مخلوقات" بلکه "جانشین خدا"^۴ در هستی معرفی می‌نماید و بالاترین عمل انسان را "نیکوکاری" می‌داند^۵ و نیز بالاترین صفت برای یک انسان را هم "تقوا" می‌خواند؛ به طوری که برای اصلاح نفس و خودسازی اهمیت بسزایی قائل گردیده و از آن به عنوان "جهاد اکبر" یاد می‌کند،^۶ زیرا لازمه دینداری را توانگری می‌داند.^۷

همچنین اسلام انسان‌ها را نسبت به نابسامانی‌های اجتماعی مسئول می‌داند^۸ و معتقد است خدا انسان را آزاد آفریده، پس چرا بنده دیگری شود؟! در این دین حتی سکوت در برابر ستم و فساد گناه شمرده شده^۹ و در عوض برای "عدالت اجتماعی" اهمیت و ارزش بسیاری قائل است.^{۱۱}

دین اسلام ایمان و فقر را غیرقابل جمع می‌داند و معتقد است "فقر" انسان

^۱ - سوره روم، آیه ۳۱.

^۲ - سوره سبا، آیه ۴۶.

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۶ و ذاریات، آیه ۵۵ و سوره طلاق، آیه ۱۲.

^۴ - سوره بقره، آیه ۳۰.

^۵ - سوره بقره، آیه ۸۲.

^۶ - سوره انفال، آیه ۲۹ - سوره حجرات، آیه ۱۳.

^۷ - گفتار انبیاء، صفحه ۴۲۰.

^۸ - همان.

^۹ - سوره بقره، آیه ۱۴۱ و ۱۴۳.

^{۱۰} - سوره نساء، آیه ۱۴۸ و سوره مائده آیه ۷۹-۷۸.

^{۱۱} - سوره حدید، آیه ۲۶.

را به "بی‌دینی" می‌کشاند.^۱ این دین جامعه را ساخته و پرداخته خود مردم می‌داند و نگهداری آن را به خود مردم وا گذاشته و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که سرنوشت جامعه را شما با دست خودتان می‌سازید، پس بکوشید تا سرنوشت خوبی را بسازید.^۲

گویند روزی مردی به حضور پیامبر اسلام وارد شد و گفت: به من چیزی بیاموز که به وسیله آن داخل بهشت شوم. پیامبر فرمود: "آنچه را که دوست داری مردم نسبت به تو رفتار کنند تو نیز درباره مردم همان‌طور عمل کن، و آنچه را که میل نداری درباره تو عمل کنند تو هم نسبت به مردم آن‌طور رفتار مکن."^۳

در دین اسلام اعتقاد بر این است که هر عملی که انسان انجام دهد چه خوب و چه بد، انعکاس آن عمل به زندگی انسان بر می‌گردد^۴ و علاوه بر آن، در نامه اعمالش هم برای آخرتش ثبت می‌گردد.^۵ لذا دنیا را مزرعه آخرت می‌نامد.^۶

"نیکی‌های هر کس به سود خود او و بدیها و زشتی‌هایش به زیان خود او خواهد بود."^۷

دین اسلام مانند دیگر ادیان الهی، احکام عبادی، اخلاقی، اجتماعی و...

^۱ - "نهج البلاغه" و در جایی دیگر می‌گوید: «هیچکس مبتلا به فقر و گرسنگی نمی‌شود مگر اینکه حق او را دیگری ظالمانه ربوده و با آن ثروت اندوخته است.»

^۲ - سوره رعد، آیه ۱۱.

^۳ - کلام نور، ج ۱، شماره ۵۱۴.

^۴ - سوره یونس، آیه ۲۳.

^۵ - سوره آل عمران، آیه ۳۰.

^۶ - منتخب میزان الحکمه، حدیث ۲۱۷۳.

^۷ - سوره بقره، آیه ۲۷۶.

دارد ولی به مراتب برای احکام اخلاقی اهمیت بیشتری قائل است.^۱ از پیامبر اسلام سؤال می‌شود بهترین مردم کیست؟ می‌فرماید: «کسی که خویشتن‌دار و پرهیزکار باشد و کار خلاف و ستم نمودن و بی‌وفایی و خیانت و دزدی و تهمت و حسد در او نباشد، مردم از شرش در امان و به خیرش امیدوار باشند.»^۲

دین اسلام چون جوهر و خمیره همه مذاهب را در اصل یکی می‌داند، کتاب مقدس آن‌ها «قرآن» ضمن پذیرش همه پیامبران الهی، آنان را «مسلم»^۳ می‌خواند و ضمن اینکه دستورات لازم جهت خوب زیستن و تعالی یافتن را به مسلمانان داده، زندگی پیامبر را به عنوان نمونه و سرمشق برای همه انسان‌ها قرار می‌دهد.^۴

^۱ - نهج الفصاحه، صفحه ۷۹.

^۲ - تحف العقول و اصول کافی.

^۳ - راغب اصفهانی می‌گوید: «مسلم» یعنی کسی که خود و دیگران را از عیوب و نقایص مادی و معنوی، یا جسمی و روانی و ظاهری و باطنی برکنار کرده و پاک نگه می‌دارد.

^۴ - سورة احزاب، آیه ۲۱.

انطباق اديان

حدیث بنده مؤمن، دل آویز
جگر پر خون، نفس روشن، نگه تیز
کلامی گفت سربسته تو خود گیر
مده در دست کس تقدیر خود نیز

اکنون که مختصری با برخی از ادیان قدیم و ادیان جدید و پیشرفته دنیا آشنا شدیم و متوجه گردیدیم که مطالعه در تاریخ و پیام ادیان ما را از تحولات فکری بشر در زمان‌های مختلف مطلع می‌سازد و چگونه حق را در هر زمان، به زبانی بیان می‌دارد، می‌توانیم به روشنی دریابیم که منشأ افکار دینی امروز ما، از چه مبدأیی نشأت گرفته و تا چه حد این افکار دینی و اعتقادات اجتماعی از یکدیگر اقتباس نموده و در هم تأثیر داشته‌اند.

قابل توجه است تفکر و شناخت در این امور، ما را متوجه آگاهی و دانش تازه‌ای می‌نماید که این آگاهی و خرد، عملاً موجب پاک شدن ما از انحرافات و خرافات می‌گردد تا بتوانیم "حقیقت" را بخوبی دریابیم.

اینک با توجه به فصل گذشته "پیام ادیان" و مشاهده این که همه ادیان چقدر به یکدیگر شباهت دارند به طوری که گویی همه یک پیام را به همراه دارند ولی بر حسب زمان و مکان و موقعیت جوامع بشر، هر کدام به سبکی و به زبانی، همان را مطرح و اعلام می‌نمایند و نکته مهم این است که در همه ادیان، حتی در اغلب نظام‌های فلسفی و اخلاقی دنیا، همه در نهایت می‌خواهند تعریفی را از "انسان کامل" و "معنای زندگی" به ما ارائه دهند و در اشکال مختلف سعی و تلاش می‌کنند تا یک مفهوم و یک هدف را برسانند و آن اینک:

"انسان آنچه هست مطلوب نیست آنچه باید باشد مطلوب است."

و بدین منظور، این حقیقت را که اشاره به جایگاه بالا و منزلت والای انسان دارد در اشکال کاملاً مشابه، مطرح و بیان می‌نمایند، به طوری که به روشنی می‌توان دید در یک دین "انسان تصویری از خداست" در دینی دیگر "نور خدا در انسان است" و باز در دیگر دین "روح خدا در انسان است" و همین‌طور "انسان تجلی پیوسته خداست"، "انسان جانشین خداست" ... تا جایی که حتی می‌گوید "انسان فرزند خداست."

این‌ها همه دلالت بر این دارد که "انسان" در همه ادیان از ارزش و اهمیت بسیار والا و منحصر به فردی برخوردار است.

چنان که می‌بینیم دانشمندان بزرگ و فلاسفه دنیا هم، با تحقیقات و بررسی‌های زیادی که درباره انسان نموده‌اند به دلیل عظمت سرمایه‌ها و استعدادهای انسان، او را به مراتب بزرگ‌تر از آنچه که هست، می‌دانند و منحصر به فرد می‌خوانند و همگی آنان تلاش نموده و خواستار آنند تا محیطی مناسب، برای شکوفایی استعدادها و رشد و تقویت خصایل انسانی در راستای

متعالی شدن بسازند.

این "محیط مناسب"، نهایتِ خواسته همهٔ ادیان و فلاسفه و بزرگان علم و دانش است.

و نیز همهٔ آنان معتقدند که خداوند متعال توسط علم و دانش (که با آمیزهٔ ایمان تقویت یافته)^۱ جامعه‌های بشری را تعالی بخشیده و بدین‌وسیله آنان را در مسیر خیر و فضیلت قرار داده است. اینک نگرشی به نکات مشترکی که در همهٔ ادیان، از آن سخن گفته شده است، می‌نماییم:

همهٔ ادیان برای "انسان" آمده و بر محور انسان می‌گردند و همهٔ آنان نیز ادعای "نجات بشریت" را دارند. همهٔ ادیان "انسان" را به عنوان موجود نیمه الهی و نیمه گنهکار - موجودی دوبعدی - یک بُعد آن امیال و غرایز و شهوات است (که در همهٔ جانداران خودجوش است) و بُعد دیگر انسان، عظمت سرمایه‌ها و استعدادها و روح ملکوتی اوست (که فقط مختص انسان است) که باید با آگاهی و تلاش، شکوفا و رشد یابد.

و باز همه برای رهایی این گوهر حقیقی وجود (که ارزش و هدف از خلقت انسان در اوست) دستورالعمل‌هایی ارائه داده‌اند که در رأس همه و مؤثرترین آن‌ها، این است:

"تنها خدا را، آن‌هم خالصانه عبادت کنید."

گویی در این امر، رازی نهفته است به‌طوری که مهم‌ترین و عظیم‌ترین

^۱ - علمی که با آمیزهٔ ایمان تقویت یافته حمایت از تمام پدیده‌های هستی اعم از جاندار و بی‌جان را به عهده گرفته و مانع از آن است که به حریم موجودی تجاوز بعمل آید، به عبارت دیگر مانع از آن است که آلودگی‌های ذره‌ای و مسمومیت‌های اتمی و یا هر نیروی ویرانگر دیگری بخواهد فضای پاکیزه و آرام جهان هستی را به سوی نابودی سوق دهد.

مسائل را آن‌هم در سطح بسیار وسیع در بردارد، زیرا عبادت^۱ آن‌هم تنها برای «الله»، که دارای همه خوبی‌ها، توان‌ها و صفات نیک است آن‌چنان رشد و سازندگی‌ای برای انسان دارد که شخصیت و زندگی او را متعالی و هستی را در اختیار او می‌نهد و او را نیز به بالاترین کرامت الهی که همانا «جان‌شینی خدا» در هستی است می‌رساند.^۲

تمامی ادیان به مقام و شأن والای انسان اعتراف نموده و او را ارزشمندترین مخلوق خدا دانسته‌اند، و هرکدام از آنان به نوعی اهمیت و ضرورت «خودشناسی» را به انسان گوشزد نموده‌اند. به عبارت دیگر، شرط اصلی «دین‌شناسی» را «خودشناسی» گفته‌اند.

آنان معتقدند تا انسان «حقیقت وجود» خود را نشناسد نمی‌تواند «زندگی درستی» داشته باشد، زیست داشتن با زندگی کردن تفاوت دارد؛ این جانوران، گیاهان و چهارپایان هستند که زیست دارند یعنی می‌خورند و ارضای غرایز دارند، همین. اما برای انسان پس از خوردن و ارضای امیال و غرایز، تازه زندگی کردن مورد سؤال است.

«آبراهام مزلو» که سال‌ها درباره نوعی محرک درونی مادام‌العمر که انسان را به سوی کامل شدن سوق می‌دهد تحقیق و مطالعه نموده بود بالاخره به این نتیجه رسید که: «انسان در ذات خود تمایلی به سمت کمال و شکوفایی هر چه بیشتر ذات انسانیتش ابراز می‌دارد.» به این دلیل که تنها اوست که از عنصر «آگاهی» و «اختیار» برخوردار است و افق فکر دارد، بلکه آفاق دارد، حس تعالی‌جویی دارد و بدون هدف نمی‌تواند زندگی داشته باشد زیرا او از گوهرها و گنجینه‌ها و توانمندی‌های بسیار برخوردار است و در این هستی

^۱ - عبادت یعنی کاری که انسان را از «بودن تکراری» به سوی «شدن متعالی» دعوت کند.

^۲ - سوره بقره، آیه ۸۲. ۳- دیوان سعدی ۴- از ناصر خسرو

قانونمند، برای هدفی خاص آفریده شده و تا آگاه نشود و سرمایه‌ها و استعداد‌های خود را نشناسد نمی‌تواند بفهمد برای چه به دنیا آمده؟ زندگی چیست؟ و جایگاه او کجاست؟...

پس اهمیت و ضرورت "خودشناسی" در همهٔ ادیان مطرح بوده و بعضاً به حدی است که حتی "خداشناسی" را هم منوط به "خودشناسی" دانسته‌اند.^۱ جالب است حتی فیلسوفان و دانشمندان بزرگ جهان هم مانند "ایمانوئل کانت" که از فیلسوفان بزرگ مغرب زمین است برای رسیدن انسان به سعادت می‌گوید: "انسان قبل از هر چیز باید به ارزیابی و شناخت دقیق از خود و توانایی‌هایش بپردازد."^۲

این تأکید و اصرار بر خودشناسی را نیز شعرای بزرگ جهان هم مدام یادآوری نموده و "جان آدمی" را جدا از او دانسته‌اند: تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت بدین علت که انسان از صفات و استعدادها و توانمندی‌ها و نیز ملکاتی که در اوست مطلع گردد و جایگاه والای خود را بشناسد: رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت^۳ و یا می‌گوید:

درخت تو گر بار دانش بر آرد
به زیر آوری چرخ نیلوفری را^۴
و اگر ما شناخت از حقیقت وجود انسان نداشته باشیم و تلاش جهت شکوفایی و سازندگی خود ننماییم مطمئناً هوای نفس و امیال، بر ما چیره

^۱ - غررالحکم و دررالکلم، حدیث ۷۹۴۶.

^۲ - تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت) نوشته فدریک کاپلستون، جلد ۶، ص ۲۳۱.

^۳ - دیوان سعدی

^۴ - از ناصر خسرو

گردیده و موجب غفلت و تباهی مان می‌گردد. در این باره «مولوی» شاعر بزرگ چه زیبا عناصر تباه‌کننده نفس را می‌گوید:^۱

آتش شهوت ز حق کُست و کور من به دل کوریت می دیدم ز دور
 حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده هر زبانه صد دهان
 آتش خشم گر سویت شعله زند هر چه بیند بر رهش آتش زند
 نفس می خواهد که تا ویران کند خلق را گمراه و سرگردان کند

و هنگامی که این شناخت حاصل گردید، تازه متوجه خواهیم شد که برای رسیدن به گوهرهای وجود و معادن کمال انسانی، که همه عظمت و والامقامی انسان از وجود آنهاست و نیز همه انبیا و صلحا برای شکوفایی و رشد آنها آمده‌اند، ابتدا باید انسان را از هیولای هوای نفس نجات داد چنان که همه ادیان هدف اولیه خود را «نجات بشریت» معرفی می‌کنند یعنی با شکوفایی قوه عقلانی که مرکز «آگاهی»، «فهم» و «تشخیص» است و تسلط بر هواهای نفسانی، انسان می‌تواند عنادِ نفس خود را به دست گرفته و از اسارت‌ها رها و آزاد گردد و نیز به رشد و تعالی برسد.

زیرا همه می‌دانیم امیال: میل به شهرت، مقام، ثروت، شهوت، قدرت و حتی حرف‌های مردم نه تنها همواره انسان را به سوی خود می‌کشند که حتی او را به استخدام خود هم در می‌آورند تا جایی که تمامی امکانات انسان را در اختیار می‌گیرند: فکر، زبان، قدم، دست، پول و دیگر امکانات را ... تا در جهت ارضای آن میل به کار ببرند. این چنین است که انسان، گرفتار و بیچاره می‌گردد و اسیر امیال و هوای نفس خود، الکی خوش، غفلت زده و منحرف شده و زندگی‌اش نیز به تباهی منتهی می‌گردد.

۱- کلیات مثنوی - از دفتر چهارم و دفتر دوم

از طرف دیگر می‌بینیم همهٔ ادیان برای **“عقل”** ارزش بسیار والایی قائلند و می‌گویند انسان به عقل خود **“انسان”** است و حیات و کمال انسانی را به عقل او می‌دانند^۱ و عقل را **“موهبتی الهی”** می‌خوانند^۲ که در سرشت انسان به‌عنوان اصل و **“حقیقت وجود”** به ودیعه گذارده شده که اولین حجت خدا بر انسان است^۳ تا جایی که دین را نتیجه عقل می‌دانند^۴ و دینداری بدون عقلانیت را کاری نه تنها بی‌اساس بلکه زیان آور می‌خوانند و می‌گویند به کمک **“عقل”** می‌توان به خوبی موانع رشد و کمال انسان را مهار و کنترل نمود،^۵ به عبارت دیگر برای رهایی از افکار بیمارگونه و باورهای غلط و رفتارهای ناسالم باید با شیوه‌ای عاقلانه باورهای غیرمنطقی را از خود دور کنیم تا اندیشه را آزاد، منطقی و مستعد رشد نماییم البته به شرطی که با هواهای نفسانی نیز قاطعانه برخورد نماییم.

در این باره: **“بودا”** چهار حقیقت عالی را پیشنهاد می‌کند. **“تائو”** تهذیب نفس را ارائه می‌دهد. **“جین”** عمل به پنج اصل خود را تکلیف می‌شمارد. **کنفوسیوس** با مهر انسان را به خویشتن داری دعوت می‌کند. **“زرتشت”** دوری از اهریمن را توضیح و روش‌های لازم را ارائه می‌دهد. **“مانی”** با مطرح کردن اصل خیر و شر همه را به پیروی از سه مَهر خود دعوت می‌کند. **“هندوها”** داشتن مقاصد چهارگانه را می‌گویند. **“یهود”** در چندین جا از جمله در فرمان‌های دهگانه به آن دستور می‌دهد. **“مسیح”** مدام در پیام‌هایش تذکر و پیروانش را به تسلط بر آن توصیه و سفارش می‌کند. **“اسلام”** آن را جهاد اکبر می‌نامد و خلاصه همهٔ ادیان جهان به

^۱ - اصول کافی، جلد ۲، باب عقل و جهل.

^۲ - همان.

^۳ - همان.

^۴ - غررالحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۲۸.

^۵ - اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۰.

این امر توجه نموده و رهایی و نجات انسان را در آن می‌دانند. فیلسوفان و دانشمندان جهان هم این امر را تأیید می‌کنند، مثلاً "استفان کاوی" که از دانشمندان بزرگ و انسان‌شناس است، می‌گوید: "سهمگین‌ترین جنگ و ستیز در عرصهٔ زندگی روزمره، در واقع در میدان به ظاهر آرام درونی ما صورت می‌گیرد."^۱

و بالاخره شعرای بزرگ جهان هم، هر کدام با نظمی خاص به این امر مهم توجه بسیار نموده‌اند مانند "مولوی" که می‌گوید:

چون بنای خلق بر اضداد بود لاجرم جنگِ گران در خود نمود

در نزاع با نفس گوهرها بود شأن و خوی آدمی والا بود^۲

و یا «شبستری» که می‌گوید:

نمی‌دانم به هر حالی که هستی خلاف نفس وارون کن که رستی^۳

بنابراین تا انسان مراقبت و مواظبت از خود ننماید و خود را کنترل و با خواسته‌های نفس و جذبهٔ لذات نفسانی - که نابود کنندهٔ ارزش‌های انسانی است - مخالفت و مبارزه ننماید، نمی‌تواند میزبان عشق و ایثار و خلاقیت و رحمت باشد و به رشد و کمال و سعادت راستین و متعالی - که هدف از خلقت آدمی است - دست یابد.

پس بندگی نفس و حرف‌های مردم و زینت‌های دنیا، اسارت می‌آورد ولی تنها این "عشق بزرگ" است که به صورت بندگی حق، تجلی می‌یابد و انسان را از همهٔ وابستگی‌ها و اسارت‌ها رها و آزاد می‌سازد.

این عمل انسان راه، همهٔ ادیان و انبیای الهی "بالاترین عبادت" می‌نامند.

^۱ - از کتاب هفت عادت خوب خانواده، نوشته استفان کاوی.

^۲ - کلیات مثنوی معنوی - دفتر ششم.

^۳ - کتاب گلشن راز - شیخ محمود شبستری - صفحه ۵۴.

و اما انسان‌هایی که خود را "مسئول" نمی‌دانند بلکه بی‌نیاز از اصلاح و رشد و کمال انسانی می‌دانند و به همان که هستند راضی‌اند و البته گاهی هم در توهمات، خود را ایده‌آل هم می‌پندارند، این مردمان از نگاه تمامی ادیان، مردگان متحرک و متعفن هستند که قرآن خطاب به آن‌ها می‌گوید: حیواناتی هستند بل بدتر، که چشم دارند اما نمی‌بینند، گوش دارند اما نمی‌شنوند، عقل دارند اما نمی‌فهمند گویی گیج‌اند خوابند و در غفلت‌اند و متأسفانه در خیال خود می‌پندارند این زیستن تلاوت تکرار و روزمرگی، "زندگی" است.

گر نشان زندگی جنبندگی است خار در صحرا سراپا زندگی است
که باید گفت این غافلان، که غالباً مانند گوسفند به دنبال گله می‌روند و با پیروی از هوا و هوس، الکی خوش‌اند عملاً انسان را حقیر و پست و زندگی را پوچ و بیهوده و هستی را عبث و باطل می‌دانند، اینان سخت به خودشان ظلم نموده و نمی‌دانند که همین فکر، ایده و باورهای آن‌هاست که نقش مهمی در آنان دارد به طوری که آن‌ها را از خوشبختی و سعادت حقیقی دور و مشمول عذاب الهی می‌نماید.

از طرف دیگر همهٔ ادیان که برای انسان شأن و مقامی والا و ارزش و منزلتی بالا قائلند، بدین دلیل است که خداوند متعال چون خالق انسان و آگاه از نهاد و ضمیر اوست، انسان را این‌چنین معرفی نموده که هرکس می‌تواند انسانی هوشیار، آگاه، متفکر، مهم، صاحب منزلت، متعالی و سازنده باشد.

و امروزه با پیشرفت علوم، که شناخت و آگاهی انسان روز به روز بیشتر و کامل‌تر گردیده، می‌بینیم دانشمندان و انسان‌شناسان دنیا هم از عظمت استعدادها و سرمایه‌ها و توانمندی‌های انسان به شگفت آمده و مقالات و کتاب‌های متعددی در این راستا نگاشته‌اند.

"اوشو" جملهٔ زیبایی دارد، او می‌گوید: "ای انسان، تو آن امپراطوری

هستی که به خواب رفته و در رویا می‌بیند که گداست، از خواب بیدار شو^۱.
 و بالاخره می‌توان با **تفکر** در انسان، از شناخت نیازهای او که حکایت از وجود استعدادهایی در درون اوست به شناخت‌هایی رسید؛ مثلاً همان‌طور که نیاز به **غذا** نشان‌دهنده وجود دستگاهی در وجود انسان است که گوارش را انجام داده و غذا را به مواد مورد نیاز بدن، بدل می‌کند، نیاز به **یقین** هم از وجود عقل و سنجش خبر می‌دهد که ما را قادر به رفع تردیدها و رسیدن به اطمینان و یقین در گزینش کرده است و نیاز به **شناخت** هم نشانه وجود توان تفکر است و استفاده از امکانات و آگاهی‌های موجود برای رسیدن به آگاهی؛ و همین‌طور نیاز به **نجوا** که نمایانگر **روح** است یا نیاز به **اعتراف** که نمایانگر وجدان است و ... پس با تفکر در انسان می‌توان به عظمت استعدادها و توانمندی‌های او پی برد و از نقش و جایگاه والای انسان آگاه گردید.

ای دل ز غبار جسم اگر پاک شوی تو روح مجردی بر افلاک شوی
 عرش است نشیمن تو، شرم‌ت باد کای و مقیم خطه خاک شوی

بنابراین، این‌چنین شناختی از انسان، که همه خردمندان از نگاه‌های مختلف علمی، دینی، فلسفی، عرفانی و... و یا به وسیله تفکر بدان دست یافته و متفقاً به شناخت والایی از انسان رسیده‌اند از یک‌طرف به ما می‌گویند: ای انسان، تو برای خوردن و خوابیدن و خوش بودن به این دنیا نیامده‌ای که اگر چنین بود مطمئناً به فکر و عقل، و به آزادی و انتخاب نیازی نداشتی و از طرف دیگر می‌گویند: نقش انسان در هستی باید با سرمایه‌ها و استعدادها و توانمندی‌های او هماهنگ باشد تا هم انسان به مقصود خود رسیده و هم جایگاه و مقام انسان شناخته شود.

^۱ - از کتاب راه کمال.

آری، با این نگرش که از چند منظر مطرح گردید، می‌توان به خوبی به عظمت انسان و مقام و منزلت او پی بُرد.

به هرحال، پس از آن شناخت می‌توان از رقابت و تضاد استعدادهای انسان دریافت که کار انسان "حرکت" است و رشد، نه خوردن و خوابیدن و تنوع ... که حرکت داشتن یعنی پله‌ها را زیر پا گذاشتن ولی تنوع یعنی در یک پله چند جور ایستادن.

از طرف دیگر همان طور که در همه ادیان آمده به نظر می‌رسد بدین علت دنیا محل محنت، درد، رنج و غم معرفی شده تا کسی در دنیا نماند و اسیر زرق و برق آن نگردد. به عبارت دیگر، زیر پای انسان را داغ کرده تا حرکت به سوی عالی‌تر را شروع کند، در نتیجه از نگاه ادیان الهی دنیا می‌شود "راه".

حال حرکت انسان باید جهتی داشته باشد که باز تمامی ادیان یک‌صدا جهت عالی‌تر را می‌خوانند و آن جهت «الله» است که الی الله المسیر... .

و انبیا به عنوان "رهبران" این مسیر تعیین شده و نزدیک‌ترین راه را "توحید" معرفی می‌کنند یعنی شکوفا نمودن و تناسب دادن به همه پدیده‌های هستی ... و مرکب حرکت را "فکر" و "عقل" و "عشق" و "ایمان" و... می‌دانند.

این نگاهی است که تمامی ادیان برای نجات انسان و تقویت خصایل انسانی و رشد و سعادت‌مندی و خوشبختی حقیقی او ارائه داده‌اند تا از این طریق انسان به کمال خلقت خود "خداگونه شدن" برسد.

پس:

کار انسان "حرکت" است.

و نقش دنیا "راه"

جهت حرکت "الله"

رهبران این حرکت "انبیا"

نزدیک‌ترین راه به هدف "توحید"

و مرکب حرکت "فکر" و "عقل"

و "عشق" و "ایمان" است.

لذا می‌بینیم همه ادیان به "تربیت اخلاقی" و "پرورش" و "تعلیم

انسان" تأملی خاص دارند. همه آنان در تعلیم اخلاقی به طور واضح و

مشخص به توصیه به "پرهیز از گناه" متمرکز شده‌اند و همواره انسان را به

اخلاق نیکو و به تقوای الهی که باید انگیزه همه کارهایمان در زندگی باشد

سفارش می‌نمایند.

و تکیه به پرورش، قدرت اندیشه ورزی و تعقل و تعالی روحی او دارند و

با تعلیم کتاب و توحید و معاد، زندگی انسان را دگرگون و متعالی می‌سازند؛

زیرا همه ادیان، نخست رفع نابسامانی‌ها و ساختن زندگی بهتر و شرافتمندانه،

و انسانی برتر و متعالی را، در همین جهان و جهت همت خود قرار داده‌اند، لذا

می‌بینیم برای بر افکندن سیاهی‌ها، تباهی‌ها، پستی‌ها، جهل‌ها، ذلت‌ها،

عقب‌ماندگی‌ها و... انسان را "مسئول" دانسته و برای ایجاد دنیایی نو و انسانی

برتر و زندگی‌ای والاتر، ابتدا از همین جهان، عمل به مسئولیت آنان را

خواسته‌اند. زیرا سیاه‌زدایی دیگر جهان، در گرو سیاه‌زدایی همین جهان است.

پس بهشت را برای انسان‌ها از همین دنیا می‌خواهند. بهشت عدالت‌ها،

آزادی‌ها، تعالی‌ها، پیشرفت‌ها، کرامت‌ها و

و این است که می‌بینیم همه ادیان همواره انسان‌ها را به "خیرخواهی" و "تلاش خالصانه" و "آگاهی" و "خرد" و "نیکوکاری" و "محبت" توصیه نموده‌اند و خواسته‌اند که ما آن‌ها را به گونه‌ای که بر جان‌هایمان "حک" شده باشد در اختیار داشته باشیم و همواره ما را مؤکداً به "انصاف" و "عدالت" توصیه کرده‌اند و بدون استثناء همه انبیا از پیروان خود خواسته‌اند:

"آنچه را که بر خود نمی‌پسندی بر دیگران می‌پسند."^۱

"همسایه خود را چون خود محبت نما."^۲

"با دیگران آنگونه رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند."^۳

"آنچه را که دوست نداری به همسایه خود مکن."^۴

"آنچه بر خود نیک ندانی بر دیگران نیک مشمار."^۵

"آنچه را که دوست داری مردم نسبت به تو رفتار کنند تو نیز درباره مردم همان‌طور عمل کن."^۶

و باز در کتاب مقدس همه ادیان آمده و انبیای آنان نیز گفته‌اند: "خدا متکبران را دوست ندارد اما فروتنان را فیض می‌بخشد."^۷

همه ادیان، دور اندیشی، تسلط بر خویشان، شجاعت، عدالت و انصاف را

۱ - توسفتا قیدوشین ۱۰:۱.

۲ - پولس، رساله رومیان ۱۳: ۸-۱۰.

۳ - انجیل لوقا ۳۱-۲۷: ۶.

۴ - تلمود بابلی، شباب ۳۱ الف.

۵ - زرتشت هات ۳۴/۲ و در اندرزهای آذرباد مراسم نیز بسیار آمده است.

۶ - نهج الفصاحه - صفحه ۶۲۱ و کلام نور جلد ۱ ص ۳۵۱ و

۷ - کلام نور - جلد ۱، صفحه ۲۰۷، شماره ۵۱۴ - انجیل متی، فصل هفتم، صفحه ۴۲ - عهد عتیق باب هفتم

از فضائل انسان شمرده و مؤکداً انسان را به کسب علم و دانش تشویق و ترغیب نموده‌اند تا بتواند نور معرفت را در درون خود متجلی سازد. آنان انسان را مسئول اعمال نیک و بد خویش می‌دانند و سرنوشت متعالی یا پست او را در این دنیا و آن عالم، به دست خود او می‌دانند. همه انبیاء بر تذکر دو آفت و نیز تذکر دو مسئله برای پیروان خود، همواره تأملی خاص داشته‌اند، آن دو آفت که بر امت خود از آن بیم دارند یکی "شهوت" است و دیگری "مادیات" و آن دو مسئله که بر آن تأملی خاص دارند یکی سرمایه‌های انسان یعنی شناخت از استعدادها و پاهای نیرومند و پنهان اوست و دیگری شناخت از نیازهای عظیم و راه‌های طولانی و مسئولیت بزرگ انسان است که می‌بایست پاها را آماده نماید تا راه‌ها پیموده شود و گر نه می‌ماند و می‌سوزد ...

پس کسی که به این شناخت و آگاهی رسید و از "عشق به حق" برخوردار گردید دیگر هیچ درنگ نمی‌کند و لحظه‌ای را کد نمی‌ماند بلکه همواره کوشا می‌گردد و با عشق و شوقی خاص از لحظه لحظه زندگی بهره‌ها می‌گیرد زیرا او هدف رشد را شناخته و به رشد و حرکت خلق، دل داده ... پس هیچگاه بی‌تفاوت و سازشگر هم نخواهد بود.

در همه ادیان الهی، قتل، دزدی، زنا، دروغ، آزردن دیگران، مکر و حيله، ریاکاری، طمع، پیمان شکنی، فریب، سحر و جادو، کاهلی، افترا، شهادت به ناحق، ظلم، دو رویی، سخن چینی، زورگویی، آزمندی و زیاده طلبی، تملق و چاپلوسی و بت پرستی و شرک و تفرقه، حرام و کاری ناروا و خلاف خوانده شده است.

و در مقابل راستی، درستی، پاکی، صداقت، بخشش، کمک به محرومین، محبت، گذشت، انفاق، انصاف، نیکوکاری، فداکاری، خیرخواهی، سخاوت،

قدرشناسی، احترام به پدر و مادر، خوش اخلاقی، یک‌رنگی، خویشتن‌داری، تواضع، نیک‌خوئی، کسب علم و دانش و... واجب و کاری پسندیده است که مورد رضای خدا خوانده شده است.

از نظر اغلب ادیان، آن رفتاری ناپسند است و موجب کیفر می‌شود که تجاوز به حقوق دیگران باشد و کیفر آن طوری اعمال می‌شود که "امنیت" و "عدالت" در جامعه حفظ و نهادینه گردد، لذا همگی به این نوع مجازات "حدود الله" می‌گویند. در کتب مقدس همه ادیان (پس از ابراهیم) داستان آفرینش هستی، داستان آدم و حوا، گناه اصلی و انتقال آدم و حوا به زمین، داستان بهشت و جهنم، داستان فرشته و ملائک، داستان هابیل و قابیل، داستان نوح، داستان ابراهیم و اسماعیل و اینکه از ابراهیم امتی عظیم به وجود خواهد آمد کاملاً وجود دارد و همه مفسرین کتب مقدس ادیان هم، با تفاسیر گوناگون سعی نموده‌اند تا اثبات کنند که حقیقتاً ما فرزندان واقعی حضرت ابراهیم (ع) و پیرو راه او هستیم.

در این باره دکتر «اف. بی. پیترز» می‌گوید: «کتاب مقدس ابراهیم سند معتبری است برای ادیان الهی و منشور سه دین بزرگ جهان امروز یعنی یهود و مسیحیت و اسلام. کتاب ابراهیم کتاب پیشینه همه این ادیان است، یهودیان و مسیحیان برای درس گرفتن از گذشته و پیش‌بینی آینده، مستقیماً به آن می‌نگرند و آن را دقیقاً می‌خوانند و مسلمانان تکرار آن را در قرآن ملاحظه می‌کنند. اثبات و ابطال ادعاهای هر سه دین، به فهم آن کتاب بستگی دارد»^۱.

همه کتاب‌های مقدس الهی از سه عنصر اصلی تشکیل شده‌اند:

- ۱- فهرستی از اوامر و نواهی همراه با برخی ادله.
- ۲- ثواب و عقابی که به موارد مذکور تعلق می‌گیرد.
- ۳ - گزارش از کسانی که به کشور و ملت و قوم خود خدمت و خوبی

^۱ - در کتاب یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی.

نموده و رستگار شدند و همچنین گزارش از کسانیکه فساد و خونریزی کرده و به هلاکت رسیدند.

همه پیامبران الهی در مقطعی اقدام به کاری نامتعارف و حیرت‌آوری کرده‌اند. مثلاً "نوح" در سرزمینی لم‌یزرع، اقدام به ساختن کشتی نجات می‌نماید، "ابراهیم" در آتشی که نمرود تهیه کرده و ابراهیم را در آن گذاشته بود هیچ آسیبی نمی‌بیند. "موسی" با خدا روی کوه سینا ملاقات می‌کند و یا دریا را می‌شکافد. "عیسی" روی کوه تابور تغییر هیبت می‌یابد و یا در روی دریا قدم می‌زند و به آسمان می‌رود و "حزقیال" در پیشگاه عرابه آسمانی دچار جذب می‌شود. "محمد" شق القمر می‌کند و شبانه به معراج می‌رود و از قدس خبر می‌دهد.

همه پیامبران آمده‌اند که انسان را از اغراض و امراض مادی و معنوی نجات داده و آنان را به سوی جامعه‌ای سالم سوق دهند، ولی همواره مورد انواع آزارها و شکنجه‌ها و فشارها توسط مردم و حاکمان دوران خود شده‌اند تا جایی که کثیری از آنان با بی‌رحمی تمام کشته شده‌اند و همیشه دو گروه بیشترین فشار را بر اینان وارد می‌نمودند: **هیئت حاکمه فرعون** و **روحانیت کهنه‌پرست**.

همه ادیان الهی عقیده دارند هرگاه چیزی از سوی خدا حرام شود حتماً به معنی زیان‌مند بودن آن است و هرگاه چیزی از سوی خدا واجب شود حتماً به معنای سودمند بودن آن است و بدین‌وسیله فایده امرها و نهی‌هایی را که در کتب مقدسشان آمده برای جامعه اثبات می‌کنند زیرا معتقدند خداوند حکیم است و پایان امور را می‌داند و ممکن نیست کاری غیر حکیمانه انجام دهد.

همه ادیان، مکانی را برای عبادت و نیایش پیروان خود تشکیل داده و هر کدام آن مکان را به نامی خوانده‌اند: "خانقاه"، "معبد"، "کنیسه"، "کلیسا"، "مسجد" و...

و آن مکان را محل اجتماع امت خود و عبادت و نیایش آنان قرار داده‌اند و همه آن‌ها عارفانی مخلص در دین خود دارند که باز همه آن عارفان، عالم را مظهر و جلوه حق می‌دانند و موجودات را آیت می‌خوانند و آنان را محترم می‌شمارند و
و بالاخره با اشاره‌ای باید گفت: در همه ادیان، اقتباس‌های پنهان و آشکار بسیاری وجود دارد که البته تمامی ادیان آن را نادیده می‌گیرند و انکار می‌کنند و باز متفقاً همه ادیان برای این امر یک پاسخ دارند و آن اینکه "چیزی از آئین‌های آنان از منبعی جز کتاب و سنت اخذ نشده است".

هسته مرکزی ادیان

نه از ساقی نه از پیمانه گفتم
حدیث عشق را مردانه گفتم
حقیقت را ز ادیان الهی
برای رستن از اوهام گفتم

نمی‌خواهم از روش‌ها و برهان‌های گوناگونی چون برهان فطرت، برهان
علّی، برهان نظم، برهان... و یا از روش‌ها و ادله‌های دیگر استفاده کنم تا
مقصودم را به شما خواننده عزیز برسانم. بلکه در یک جمله می‌گوییم:
پس از تفکر و شناخت در خلقت انسان به وجود خالق پی می‌بریم که
حاکم هستی است، حال مهم نیست که این حاکم را "انرژی" بخوانیم
یا "قانون‌ها"، "یَهْوَه" بدانیم یا "اهورامزدا" و ... بلکه مهم این است که این
حاکم با چه خصوصیات و ویژگی‌هایی همراه است؟ و چه نقشی در زندگی من
می‌تواند داشته باشد؟

برای این امر مهم، با شناختی که از ادیان داریم و می‌دانیم تمامی آن‌ها

از **حقیقت متعالی** سخن می‌گویند و ماهیت و حقیقت آن‌ها یکی و در یک مسیر و برای یک هدف می‌باشد. با تمام مصیبت‌هایی که سر آنان آورده‌اند سعی می‌کنم هسته مرکزی دین را، که اساس دین و وجه اشتراک بین همه ادیان است به دور از اوهام و خرافات، برگزیده و به قدر توان و بضاعت، توضیح مختصر و کوتاهی بدهم:

همه دانستیم که تمامی ادیان الهی، برای ساختن انسان متعالی، آن‌ها را به شدت از آئین شرک و بت‌پرستی، به هر شکل و هر نوعی منع نموده و این عمل را گناهی بس بزرگ و حرام دانسته‌اند. آنان با تأکید فراوان که "عبودیت فقط از آن خداست" نفی و طرد عبودیت و بندگی غیر خدا را نموده‌اند و با اعتقاد و ایمان به وجود آفریدگار یکتا که به عنوان **نخستین اصل اساسی** در همه ادیان مطرح است ویژگی‌هایی را برای او قائل شده‌اند:

او یگانه و بی‌مانند است.

در ذات یکتا، در صفات بی‌همتا و در وجود تنها و بی‌مانند است.

او خالق همه موجودات است.

هر چیزی که دارای هستی است این هستی را خدا به او داده زیرا او پدیدآورنده همه عالم است.

او کامل و بی‌نیاز است.

از هر نقصی کامل و بی‌نیاز مطلق است بلکه همه نیازها به او منتهی می‌گردد.

او نامحدود است.

نامحدودی خدا حدی ندارد نه در قدرتش، نه در علمش و نه در وجودش، او همه جا هست و بر همه چیز احاطه دارد زیرا او هم بیناست و هم شنواست.

او ربّ است.

تنها الله می‌بایست ”ربّ“ و پرورش‌دهندهٔ انسان باشد نه خدایان زر و زور و تزویر.

این ویژگی‌ها، خدا را از همهٔ آفریده‌ها و قدرت‌ها جدا کرده و مشخص می‌نماید. البته خصوصیات دیگری را هم تمامی ادیان از خداوند متعال گفته‌اند که به برخی از آن اشاره‌ای می‌نمایم:

او بخشنده و مهربان است.

زیرا او دهنده است نه گیرنده، او به من علوفه نمی‌دهد که از شیرم بگیرد بلکه او از من به خودم مهربان‌تر و آگاه‌تر است.

او زیباست.

که زیبایی آفریدهٔ اوست ”حُسن آن دارد که یوسف آفرید“.

او صاحب اراده و تواناست.

تمام عالم هستی و تمامی مخلوقات همه تابع اراده خدا یعنی تابع سنت‌های جاری خدا در هستی هستند و همه توان‌ها نیز محتاج توانایی او می‌باشند.

او هیچ کاری را بیهوده و عبث انجام نداده.

”مباد از حکمت او بیهودگی“ همه پدیده‌های هستی روی نظم و برنامه، حساب شده و قانونمند و نیز هدفمند آفریده شده است.

او صاحب حمد و ثنا و ستایش است.

همهٔ مدح‌ها، کرنش‌ها، تعظیم‌ها، عجزها، ستایش‌ها و... مخصوص خدا و تنها منحصر به اوست.

و بالاخره این ویژگی‌های اختصاصی و خصوصیات الهی که برخاسته از خالقیت و صلاحیت‌های انحصاری خداست، با توجه به کیفیت ساختار خلقت

انسان، حقوقی را برای او بنام "حقوق الهی" تعیین نموده و یکایک انسان‌ها را در مقابل آن "مسئول" می‌داند. که ما به صورت نگرشی از چند جهت به آن می‌نگریم:

ابتدا اعتقاد به خالق هستی، به وحدانیت خدا که او علت همه وحدت‌هاست و علت همه برکت‌ها و همه مهربانی‌ها و ... آن‌هم برای همه انسان‌ها، ما را به شناخت و مسئولیتی رهنمون می‌سازد که پس من چقدر ضعیف، فقیر، جاهل و محکومم، در نتیجه این شناخت‌ها مرا به حاکم و ربم می‌رساند که او مرا آفرید و بی‌نیازم کرد و قدرتم داد و مرا به حکمت رسانید.

با شناخت از زیبایی و محبت او به "عشق" حق می‌رسیم عشقی که وقتی با نفس و خلق و دنیا و شیطان سنجیده شود از آن‌ها آزاد می‌گردد.

آری، هنگامی که فهمیدم او از من به خودم نزدیک‌تر است و از من به من مهربان‌تر، دیگر نمی‌توانم از او جدا شوم. در نتیجه به عشق او می‌رسم عشق و ایمانی که مرا از عشق‌های کوچک‌تر آزاد می‌کند و از اسارت‌ها رها می‌سازد و در نتیجه مرا به اطاعت و عمل می‌کشاند که حق تبعیت و پیروی فقط از اوست.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد^۱
پس حق الوهیت الهی ایجاب می‌کند که اگر او از همه رذیلت‌ها، پستی‌ها، زبونی‌ها، پوچی‌ها، جهل‌ها، عبث‌ها، غفلت‌ها، اسارت‌ها و... مبرا است، من هم باید چنین شوم.

اگر او به همه فضیلت‌ها، نیکی‌ها، مهربانی‌ها، سازندگی‌ها، کمال‌ها، خلاقیت‌ها، بخشش‌ها و ارزش‌ها و... آراسته است، من هم باید چنین شوم.

^۱ - دیوان حافظ

”معیار از او گیرم، اصالت از او جویم، عشق بدو دوزم، راه از او پویم، نیاز از او خواهم، امید بدو بندم، تقرب بدو جویم و تشبه بدو پویم^۱.“

و خلاصه تمامی اعمال، گفتار و رفتارم برای او و در راه او باشد.

از طرف دیگر، انسان معتقد و ایمان آورده به خدا، یعنی انسان ”موحد“ علاوه بر اینکه تمامی نیروها و عناصر طبیعت و جلوه‌های حیات را ابزاری برای تکامل بخشیدن به خود می‌داند، نقش خدا را در زندگی فردی و اجتماعی، در حرکت تاریخ و تکامل جامعه، در بهسازی زندگی و بهروزی خلق، در حکومت و عدالت و آزادی و... رعایت و لحاظ می‌کند. زیرا او خود را **مسئول** می‌داند.

قابل توجه است عمل به این مسئولیت، علاوه بر اینکه کاملاً منطبق با فطرت آدمی است، موجب رشد، سعادت، کمال و خوشبختی حقیقی انسان‌ها می‌گردد.

پس بدیهی است چنین انسان موحدی هرگز نمی‌تواند در برابر آئین بت‌پرستی و شرک خاموش و بی‌تفاوت بماند، بلکه او همواره و خستگی‌ناپذیر برای نجات انسان‌های محروم از بند بندگی زورگویان و فریب‌کاران و زراندوزان، تلاش و کوشش می‌کند و تا اجرای حقوق الهی از پای نمی‌نشیند. زیرا انسان ایمان آورده، معتقد است هر کار و فکر و عقیده‌ای که در راه ”تحقق توحید“ قرار نگیرد، کار و فکر و عقیده‌ای دینی نخواهد بود. به راستی که این چنین بندگی‌ای مورد رضای حق تعالی است که ”آهنگ فطرت“ و ”فرآیند تکامل“ و ”غایت آفرینش“ را در خود داشته باشد.

بنابراین درک توحید یعنی ”رسالت انسان برای تجلی خداوند در زمین“. به عبارت دیگر یعنی: ”کار خدا خلق انسان بود و رسالت انسان تجلی خداوند بر زمین است“،

^۱ - کشف الاسرار - خواجه عبدالله انصاری.

که این رسالت مبتنی بر سه پایه است: در "عقیده"، در "ابلاغ" و در "عمل" یعنی هم باید بدان "ایمان" داشت و هم آن را "اظهار" نمود و هم به آن "عمل" کرد.

موحد چو در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس^۱

واقعیت ضرورت انبیا

اینک انسانی که به این شناخت رسیده و بخوبی درک کرده که هستی و همه پدیده‌های آن بیهوده و عبث آفریده نشده‌اند که او الکی خوش و سرگرم باشد بلکه او دیگر از وجود خالق یکتا و قانونمندی هستی و هدفمندی عالم با خبر گردیده و به آگاهی‌ها رسیده و برای خود و زندگی‌اش ارزشی بسیار والا قائل است، این چنین انسانی خود را در مقابل خالق هستی، که او را سرشار از استعدادها و توانمندی‌ها ساخته مسئول می‌داند و می‌خواهد به "کمال انسانی" دست یابد و جامعه خود را نیز از رذیلت‌ها و کاستی‌ها و غفلت‌ها، پاک نموده و به کمال برساند تا تجلی خدا بر زمین با "وحدت عالم انسانی" هویدا گردد، چه باید بکند؟

با توجه به اجتماعی بودن انسان، چه قوانینی را باید پاس بدارد تا چهره فقر و فساد و جنگ و خونریزی از جوامع انسانی زدوده و عدالت تحقق یابد؟ و عالی‌ترین و نیکوترین راه و رسم زندگی را به انسان‌ها بنمایاند؟ این قانون‌گذار چه کسی باید باشد؟

"ژان ژاک روسو" فیلسوف و اندیشمند نامی فرانسه می‌گوید: "برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد یک عقل کل لازم است که تمام

^۱ - کلیات سعدی (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶- ص ۱۹۲).

شهوات انسانی را ببیند و خود هیچ حس نکند، با طبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد ولی آن را کاملاً بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد به سعادت ما کمک کند“ و

به راستی آن “عقل کل” که روسو می‌گوید واجد صلاحیت و شایسته این امر می‌تواند باشد، جز خالق آفریننده هستی که انسان را به‌عنوان جانشین خود آفریده و از همه اسرار وجود او آگاه است چه کسی می‌تواند باشد؟! پس تنها پروردگار عالم است که می‌تواند بهترین آئین زندگی را وضع و عالی‌ترین قوانین اجتماعی را ارائه دهد. که بدین منظور وجود سفیرانی از جانب خداوند متعال ضروری است تا قوانین او را برای انسان‌ها بیان کنند و آنان را به مصالح و منافع و موجبات تباه و فنایشان رهبری نمایند که این همان “انبیا” یا پیامبران هستند. همان برگزیدگانی که صلاحیت و شایستگی دریافت سخن و وحی الهی را دارند و وظیفه‌ی خود می‌دانند تا قوانین خدا را که در قالب “وحی” است به بشریت ابلاغ کنند. چنان که می‌بینیم همه آن‌ها سفارش و توصیه کرده‌اند تا برای حرکت به سوی حقیقت و درستی باید تلاش در جهت ارزش یافتن انسان و ارزش‌های انسانی و پاس‌داشت کرامت انسانی نمود به عبارت دیگر باید فرهنگ خشونت‌ورزی و خودکامگی، فرهنگ جنگ‌طلبی و خون‌ریزی را زدود و صلح‌گرا و مسالمت‌جو بود.

بنابراین تردیدی نیست که ارسال پیامبران از جانب خداوند متعال برای هدایت انسان، حاکی از عنایت عظیم الهی و نشانه‌ی اهتمام تام خداوند به حیات انسانی است.

پس، انبیای الهی مبعوث شده‌اند تا انسان‌هایی را که در اثر جهل و اسارت نفسانی سر تسلیم در برابر طغیان گران فرود آورده‌اند را نجات دهند و ضمن آگاه نمودن آنان از عواقب امورشان، آن‌ها را به تلاش و تعالی و کمال

دعوت کنند.

انبیای الهی مبعوث شده‌اند تا علاوه بر وسعت دید و افق فکر بشریت، **اخلاق و رفتار انسانی** را به کمال برسانند و روابط انسانی را اصلاح و تعالی بخشند.

آمده‌اند تا در نظام اجتماعی برابری و **مساوات انسانی و عدالت و انصاف** را ارائه و اجرا نمایند و با هر گونه استثمار انسان از انسان و استحمار و استعمار مبارزه نمایند.

آنان آمده‌اند تا با احترام به "حق" و "عدالت" خواستار سعادت و کمال شایسته انسانی باشند و نیز تأمین مسائل اقتصادی را برای همه افراد ضروری می‌دانند. آنان وجود طبقات اجتماعی - طبقه حاکم، طبقات محکوم - را انحراف از نظام صحیح اجتماعی معرفی نموده‌اند و اداره امور اجتماع را توسط مردم بر مردم می‌دانند.

آری، بدین دلیل همه انبیای الهی با بعثت خود در مردم، موج عشق و حرکت به سوی "**زندگی سالم**" را به وجود آوردند که انسان‌ها را به خودشان خوانند نه به خودشان ... لذا می‌بینیم با دین، روشنایی و نور آوردند نه تاریکی و طلسم.

به هر حال، از نگاه ادیان الهی، همه انسان‌ها می‌توانند زندگی‌ای "پیامبرگونه" داشته باشند، زیرا انبیاء الهی می‌توانند "اسوه" و سرمشق ایمان آورندگان باشند.

واقعیت مرگ و پس از آن

موضوع دیگری که باز همهٔ ادیان الهی متفقاً و یک‌صدا آن را مطرح کرده و انسان‌ها را نسبت به آن آگاه نموده‌اند آینده و "سرنوشت انسان" است. انسانی که ذاتاً حقیقت جوست و به دنبال آن است که بداند سرنوشت او چه می‌شود؟ به کجا می‌رود؟ و مرگ به چه منظوری است؟

ما از تفکر در انسان و شناختِ عظمتِ استعدادها و سرمایه‌های او می‌توانیم پی ببریم که زندگی انسان به مراتب بیشتر از این محدودهٔ هفتاد سال عمر است زیرا برای این مقدار عمر، که انسان نیاز به این همه سرمایه و استعداد و توانائی ندارد!

همان‌طور که ما از استعدادهای اضافی جنین در دنیای رحم، کشف می‌کنیم که زندگی او محدود به این نُه ماه نیست (چون آنجا به دست و پا و دهان و گوش و... نیازی نداشته و در آن محدوده به بیش از جفت کاری ندارد) پس استعدادهای اضافهٔ جنین دلیل آن است که زندگی او ادامه دارد.

حال اگر زندگی انسان برای همین شصت - هفتاد سال عمر و خوردن و خوابیدن و خوش‌گذرانی بود آیا به این همه استعدادها و توانایی‌ها و سرمایه‌ها ... (لااقل به فکر و عقل و آزادی و انتخاب) نیاز داشت؟!

انسان اگر برای این محدودهٔ زندگی دنیا خلق شده بود که تنها با نیروی غریزه چون جانوران و حیوانات به راحتی محدودهٔ عمر را سپری می‌کرد، دیگر عقل نبود که مزاحم خوشی‌اش باشد، فکر نبود که هزار جور سؤال هشت شاخ برایش درست کند ... کجا حیوانی با دوستش از بدبختی‌هایش حرف زده است؟! و کجا یک سگ یا یک بزغاله خودکشی کرده است؟!

پس از وجود استعدادها، توانمندی‌ها و سرمایه‌های عظیم انسان، پی‌می‌بریم که زندگی او ادامه دارد زیرا وجود "بی‌نهایت سرمایه"، دلیل بر

ادامهٔ "بی‌نهایت زندگی" است. و اگر چنین نبود آفرینش خدا لغو و بیهوده می‌بود، حال اینکه خداوند متعال هیچ گاه کاری بیهوده و عبث انجام نمی‌دهد. پس مرگ وجود ندارد، بلکه زندگی مرحله به مرحله و لایزال است.

چو مُردنم که بدیدی تولدم بنگر
طلوع شمس و قمر را چرا زیان باشد
وقتی در این سو مردم می‌گویند "کسی مرده است" آن سو گفته می‌شود "کسی تولد یافته است"، خورشیدی که در اینجا غروب می‌کند در آن سو طلوع می‌کند.^۱

ولی متأسفانه به دلیل عدم آگاهی، مرگ در نظر مردم به عنوان یک تهدید و یک امر ترسناک می‌باشد؛ در صورتی که مرگ به عنوان بزرگ‌ترین هم‌پیمان زندگی، می‌تواند بهترین رهنمودها را برای خوب زیستن به انسان ارائه دهد مانند: هم‌اکنون و در زمان حال زندگی کنید فردا شاید هرگز نیاید پس "کیفیت زمان" مهم است نه کمیت آن. همچنین به ما می‌آموزد ناپایدار بودن تمام چیزها را و اینکه وابسته نباشیم که هیچ چیز به ما تعلق ندارد. یا اینکه تنها واقعیت این است که آینده و گذشته را رها کرده و زمان حال را با شادی و پُر بار نمودن آن لحظه بپذیریم و ... پس مرگ می‌تواند بزرگ‌ترین معلم زندگی انسان‌ها باشد.

تنها این "نادانان" هستند که از مرگ وحشت دارند، زیرا "خردمندان" مرگ را معلمی بزرگوار و دوستی صمیمی می‌بینند.

جمله‌ای که بسیار قابل تأمل بوده و نیز سخن تمامی ادیان الهی می‌باشد،

این است:

^۱ - از گفته های جی.پی. واسوانی (نقل از کتاب شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید. صفحه ۸۷)

”زندگی با مرگ از میان نمی‌رود بلکه با غفلت و بی‌توجهی از میان می‌رود.“

لذا همهٔ انبیای الهی معتقدند ”چگونه بودن انسان“ در این دنیا، رابطهٔ مستقیمی با ”چگونه زیستن او“ در آن دنیا دارد.

پس اگر در این دنیا، زندگی روزمرگی داشته و بذر زبونی و ذلت و... را در کشتزار وجودمان جا داده باشیم یقین بدانیم آنجا نیز میوهٔ همان را خواهیم چید. ولی اگر دنیا را محل حرکت و رشد و پیشرفت و عزت و... بدانیم مطمئن باشیم آنجا نیز میوهٔ همان را خواهیم چید، زیرا: ”الدنيا مزرعه الاخره“.

و نیز می‌گویند هنگامی که در آن دنیا مورد بازخواست قرار می‌گیرید از شما نمی‌پرسند چرا مسیح یا محمد و یا رهبری مشهور و قدرتمندی معروف نشدی؟ نمی‌پرسند اسرار شگفت هستی را توضیح دهید؟ و یا چرا فلان حکم از احکام را انجام نداده‌ای؟... بلکه فقط می‌پرسند که تو، چرا ”نو“ نشدی، یعنی انسان شکوفا شدهٔ کاملی که تنها تو امکان تبدیل شدن به آن و متعالی شدن را داشتی! ...

و نیز در آن دنیا نه مال، نه فرزند، نه همسر، نه پدر، نه مادر و نه هیچ چیز و هیچ کس دیگری نمی‌تواند به انسان کمکی کند، جز اعمال انسان. تنها اعمال نیک و کارهای شایسته است که موجب نجات و فرحناکی انسان می‌گردد و بالعکس.

و باز در همهٔ ادیان الهی گفته شده حقیقت انسان ”روح“ است؛ اعمالی که انسان انجام می‌دهد اثر خودش را بر روح می‌گذارد و هنگام مرگ این روح کاملاً گرفته می‌شود و جسم متلاشی و نابود می‌گردد، در روز رستاخیز اعمال انسان تجسم می‌یابد، کسانی که آلوده به ظلم بوده و فساد کرده‌اند با آنانی

که "تهذیب نفس" داشته و نیکوکار بوده‌اند برابر نیستند بلکه در آن روز تمامی اعمالی که انسان انجام داده، تجسم می‌یابد. کارهای نیک با هاله‌ای از نور، موجب لذت و فرح بوده و آرامش غیر قابل وصفی برای صاحب آن تجسم می‌یابد و کارهای بد با هاله‌ای ترسناک و هراس‌انگیز، موجب آزار و اندوه صاحب آن عمل را فراهم می‌آورد.

به قطره قطره حرامت عذاب خواهد بود

به ذره ذره حلالیت شمار خواهد بود^۱

و اینست که در کتب مقدس همهٔ ادیان، جملاتی به این مضمون آمده است: "ای ایمان آورده‌ها، سخت مراقب اعمال و رفتار خود باشید و به درستی توجه نمائید تا لحظاتِ عمرتان بیهوده و به بطلالت نگذرد بلکه از لحظه لحظهٔ عمرتان در راستای کسب علم و دانش و رشد و متعالی شدن بهره‌گیرید و با انفاق و محبت، اعمال نیکی که انجام می‌دهید برای سرای خود توشه بفرستید."

چیزی که در اینجا شایان توجه است این است، انسانی که به هستهٔ مرکزی همهٔ ادیان جهان یعنی "سه واقعیت اصیل هستی":

"واقعیت خدا"، "واقعیت وحی" و "واقعیت هستی پس از مرگ"

ایمان آورده، مسلماً از کمالات انسانی، بهرهٔ بیشتری دارد. زیرا اثرات ایمان به این سه واقعیت خصوصاً از نگاه روانشناسی، هم میان امیال و نیروها و عوامل متضاد، تعادل و هماهنگی برقرار می‌کند و هم با انسجام شخصیت و حس

^{۱۱} - کلیات سعدی، صفحه ۸۶۲.

ارزشمندی توأم با توجه و دقت‌های لازم، حرکت و شکوفایی و رشد و تعالی را در بر دارد. پس انسان معتقد کسی است که خود را مسئول می‌داند تا ضمن توجه به اعمال خود و حساب‌کشی از رفتار و کردار خود،^۱ نیروی حاصل از تغذیه را در راه خودسازی و مهربانی و نیکوکاری صرف کند و خالصانه در راه خیر و صلاح انسان‌ها و جوامع انسانی «عمل صالح» یعنی تلاش مثبت و سازنده نماید تا در هر دو جهان سربلند و جاودان باشد.

^۱ - اوصاف الاشراف «حاصب نفسک قبل ان تحاسب».

حقیقت ادیان

چه گویم قصهٔ ادیان و حق را
که بر یاران نفهماندند دین را
غریبم در میان محفل خویش
خطیر است فاش گفتن این سخن را

در همهٔ ادیان، پس از رحلت هر پیامبر، عقاید آن رسول گرامی دستخوش تغییراتی می‌گردد و تفرقه در میان آنان به وجود می‌آید، تعصبات فرقه‌ای پا می‌گیرد و هر فرقه‌ای رهروان دیگر را باطل و در مسیر گمراهی می‌خواند و تنها مذهب خود را کامل و برحق می‌داند.

متأسفانه این در میان تمامی ادیان جهان بوده و هست، زیرا همیشه تاریخ، کاهنانِ کهنه پرست و هواپرستان خود محور برای رسیدن به امیال نفسانی و خواسته‌های شخصی خویش، با کتمانِ حقایق و افترا بر الله و دروغ بر انبیا و اوصیا، دین خدا را به انحراف و خرافات کشانیده، تا بدین وسیله بتوانند هم بر رونقِ دنیایی خود بیفزایند و هم بر دیگران بزرگی و آقایی

بفروشدند، که البته این امر موجب شده تا ارتباط منطقی و فطری انسان‌ها با خدا، با هستی و با خودشان بهم ریخته، انحراف‌ها یافته و تخریب گردند. در نتیجه چنین انسان‌هایی همچنان در غفلت و همواره در اوهام و خرافات آن‌هم به نام دین، به سر می‌برند و به این باورهای غلط نیز دل خوش‌اند.

اینان انسان‌های جعلی‌ای هستند که در اصل، زندگی رباطی دارند و کورکورانه یا از روی عادت، خود را ملزم به اعمالی می‌دانند که هیچ رشد و تحولی، یا نقش سازنده و تعالی‌بخشی برای آنان وجود ندارد فقط احساس رفع تکلیف می‌نمایند و یا در توهمات خود می‌پندارند با این اعمالشان (اعمال صوری و بی‌روح) دینداریشان را حفظ کرده‌اند، در حالی که هنوز به درستی نمی‌دانند دین یعنی چه؟ و یا فایده و هدف دین چیست؟ حتی نمی‌دانند برای چه هدفی به دنیا آمده‌اند؟!... اینان همان غفلت‌زدگانی هستند که در گمراهی به سر می‌برند و خود نمی‌دانند.

ابلهان تکرار عادت می‌کنند در گمان خود عبادت می‌کنند

به راستی آیا ممکن است عملی که به رشد صفات انسانی و یا آگاهی و فضائل اخلاقی انسان منجر نگردد، عملی دینی باشد؟!!

لذا می‌بینیم انسان‌های متعصب و تنگ‌نظری در همه ادیان وجود دارند که "بنام خدا" و "بنام دین" حتی مال و جان و خون انسان‌های دیگر را، تنها به دلیل اینکه پیرو مذهب آنان نیستند و یا مانند آنان فکر نمی‌کنند مباح و "جایز" می‌دانند.

بنابراین امروزه، می‌بایست اعتراف کرد همه ادیان، به دلایل مذکور، کیفیت اصلی خود را که همانا "نجات بشریت" است، از دست داده‌اند.

آری، وجود تفرقه و فرقه‌گرایی در دین علاوه بر اینکه موجب شرک و انحراف گردیده، سبب تحریف در دین نیز شده است تا جایی که می‌بینیم دین

خدا را به صورت ابزار کسب درآورده و سردمداران هر فرقه‌ای به شکلی مشابه، پیروان خود را به بازی گرفته، سرگرم نموده و مسخ کرده‌اند.

پس عجب نیست که ببینیم با سوءاستفاده از دین، این چنین موجب انجماد فکری و مسمومیت اذهان بشریت گردند، به طوریکه اگر مصلحی هم برخیزد و حقایقی را بگوید پیشوایان فرَق، شدیداً با او مخالفت نموده و با تکیه بر دین آباء و اجدادی به تمسخر و استهزای او برخیزند و با استفاده از سخنان بزرگان !! او را منحرف و حتی مُرْتَد معرفی نمایند!

این داستان همه ادیان است که با همه عظمت و وسعتشان، این چنین دردناک و هول‌انگیز شده‌اند و به قول حضرت علی: دین را مانند پوستین وارونه پوشیده‌اند (یک طرف پوستین صاف و زیباست و طرف دیگر آن پشمالو و هولناک است).

اگر می‌توانستیم امروز همه آن انبیا و پیامبران و مصلحین جهان را گرد هم جمع کنیم، می‌دیدیم که هیچ‌کدام از آن‌ها با دیگری اختلاف و نزاعی ندارد، چون ماهیت و حقیقت همه آن‌ها یکی است و در یک جهت و برای یک هدف در کنار هم هستند، لذا همه آن‌ها بدون هیچ ناراحتی و اختلافی با هم دوست و برادرند.

آیا امروزه پیروان آنان که ادعای تبعیت از آن‌ها را دارند این چنین هستند؟! یا همواره با یکدیگر در نزاع و نبردند و حتی با بدبینی و تردید و عداوت به هم می‌نگرند؟!

به شهادت تاریخ، تاکنون چه جنگ‌ها و کشتارهای فجیع و چه ظلم‌ها و جنایات غیرقابل تصویری که به نام دین، پیروان یک مذهب یا فرقه علیه مذهب یا فرقه دیگری انجام نداده‌اند، به طوری که میلیون‌ها انسان مذهبی، توسط انسان‌های مذهبی دیگر، با بدترین وضع، مورد قتل و غارت و تعدی و تجاوز

قرار گرفته و نیز چه مبالغ هنگفتی که در این مسیر پرگناه و باطل هزینه و صرف شده است. به راستی آیا انبیای الهی از پیروان خود، این نوع اعمال و جنایات را خواسته‌اند!!!

یا باید فهمید و آگاه شد که همهٔ ادیان از یک دردِ مشترک رنج می‌برند و آن "باورهای غلطی" است که پیروان آنان از آن‌ها دارند، مگر نه در حقیقت ادیان که هیچ‌گونه جدال و دوگانگی نیست، هیچ‌گونه توجیه و تحمیل نیست زیرا همهٔ ادیان براساس **عقل و منطق** صحبت کرده‌اند و هیچگاه مستبدانه سخنی نگفته‌اند، لذا در جوهر و روح و اهداف همه آن‌ها، تعالی و رستگاری است و هیچ تفاوتی نیست بلکه همهٔ آن‌ها با یکدیگر قدر مشترک دارند و ماهیت و حقیقتشان یکی است.

این گرفتاری‌ها و انحرافات و بیچارگی‌ها همه دلیل این است که "حقایق پیام انبیا" هنوز تحقق نیافته است. بنابراین می‌توان همه مشکلات بشر را ناشی از عدم درک ما از "حقیقت دین" دانست.

بنابراین تا تقلیدها، تعصبات و خرافات را کنار نزنیم - که ضد عقل و ضد علم است - حقیقت ادیان را نمی‌توان مشاهده کرد، زیرا کسانی که با تفکرات و عقاید خرافی و متعصبانه حرکت می‌کنند خیلی گمراه‌تر از آن‌هایی هستند که هرگز تفکراتی ندارند و کاری را آغاز نکرده‌اند.

ما در فصل‌های گذشته یادآوری کردیم که همهٔ ادیان، توجه انسان‌ها را به سنت‌های جاری خدا در هستی جلب نموده‌اند و همگی آنان گفته‌اند هر عملی هر چند کوچک، انعکاس خوبی یا بدی آن به خود انسان یا جوامع انسانی که آن عمل را انجام داده‌اند بر می‌گردد، این قانون هستی است به قول مولوی:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

حال با توجه به **”قانونمند بودن هستی“** چگونه است که عذاب‌های فردی، آسفتگی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی را، که امروزه زندگی‌ها و جوامع مختلف دنیا را فرا گرفته است، نمی‌فهمیم؟ آیا عذاب‌های فردی چون اضطراب، افسردگی، سرگردانی، ندانم‌کاری، ناامیدی، پوچی، عدم امنیت به آینده، خودکوچک بینی، توهم‌پنداری، احساس نارضایتی از زندگی، احساس بیچارگی یا بدبختی، و ده‌ها اختلال شخصیت دیگر ... را نمی‌بینیم؟!

آیا واقعاً انواع گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی چون جنگ و خونریزی، انحطاط فرهنگی، زورگویی و زورپذیری، فقر مادی و معنوی، ترس و وحشت، عدم اعتماد عمومی، دزدی، باج‌گیری، کلاهبرداری، بی‌عدالتی، خفقان، سقوط اخلاقی، فساد و خونریزی، تفرقه و فرقه بازی، فریب، عدم امنیت به آتی، خیانت، تبعیض، ثروت‌اندوزی، دورویی، سرکوب استعدادهای و ... را نمی‌بینیم؟! یا می‌بینیم اما نمی‌فهمیم! یعنی نمی‌توانیم به درستی درک کنیم! چون در غفلت به سر می‌بریم، چون از مسیر **”حق“** خارج شده و از راستی و درستی دور شده‌ایم، چون **”پیام انبیا“** را درک نکرده‌ایم و نمی‌دانیم چه بر سر ادیان الهی و در نتیجه بر سر ما انسان‌ها آورده‌اند!

آیا نباید این عذاب‌ها و نابسامانی‌ها... که امروزه زندگی و جامعه و دنیا را فراگرفته، ما را به خود آورد؟!

آیا نباید انذار خداوند برای ما هشدارى باشد که لحظه‌ای تأمل کرده، بیاندیشیم، که به کجا می‌رویم...؟!

به راستی که در هیچ پدیده‌ای در هستی، این قدر تفاوت فاحش وجود ندارد که بین پیام انبیاء و آنچه به پیروان آنان از دین فهمانده‌اند وجود دارد! اگر ما "انسان" و "حقوق انسانی" را بشناسیم، "جایگاه انسان" را هم خواهیم شناخت پس دست از خرافات و تقلید و تعصبات دینی و توهمات فرقه‌ای برخورداریم داشت، زیرا به خوبی درمی‌یابیم که تقلید لازمه نبود شخصیت است، هنگامی که در انسان آگاهی و شخصیت راه یابد تقلید و تعصب کنار می‌رود، چنانکه هنگامی که باورهای خود را در دادگاه عقل مانند یک قاضی به محاکمه بکشیم و بدون استدلال و عقلانیت پذیرای آن نباشیم خرافات و توهمات نیز از بین خواهند رفت.

آنگاه است که می‌توانیم "حقیقت ادیان" را دریابیم و به آنچه انبیا الهی ایمان داشته و عمل نموده‌اند، ایمان آورده و عمل کنیم و از طریق آن ضرورت "وحدت عالم انسانی" را که هدف نهایی همه ادیان است درک کنیم. به راستی کسانی که با منبع لایزال سرچشمه حقیقت آشنایی دارند از وسعت دید بیشتر و افق فکری بالاتر و شخصیتی عمیق‌تر برخوردارند و هیچ‌گاه نمی‌توانند در حلقه‌های باریک و تنگ فرقه‌ای بمانند زیرا بزرگ‌تر از آنند که محدود به فرقه‌های مذهب گردند.

تجربه نشان داده دانشمندان و نویسندگان دینی که از معرفت و دانش بالاتری برخوردار بوده‌اند بیشتر به عقل گرایش داشته‌اند، بنابراین به نظر می‌رسد یک انسان هر چه به عقل سلیم تکیه کند سخنانش از اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود و می‌تواند با بصیرت لازم، حقیقت را رفیق راه خویش قرار داده و نجات یابد.

همچنین تجربه نشان داده کسانی که بدون آزمودن فکر و سنجش با عقل، شنیده‌ها را حجت و مسلم پنداشته، و تعصبات دینی و فرقه‌ای را باور کرده‌اند، همه را بر خطا و تنها باورهای خودشان را کامل و صحیح می‌دانند؛ چنین انسان‌هایی طبیعتی تیره به خود می‌گیرند به طوری که به راحتی عقیده خودشان را حتی بر "حق" هم ترجیح می‌دهند و با توجیه آن، نمی‌دانند که همچنان خود را گول می‌زنند و در غفلت نگاه می‌دارند، اینان با تعصب و تنگ‌نظری‌ای که دارند هرگز ظرفیت "دانا شدن" را به وسیله حقیقت نمی‌یابند و به دور از فهم و حقایق هستی خواهند بود، زیرا از مسیر حق منحرف شده و در گمراهی به سر می‌برند.

به آن مؤمن خدا کاری ندارد که جسمش، جان بیداری ندارد^۱

اینان اگر بخواهند با حقیقت همراه و در مسیر حق قرار گیرند قبل از هر اقدامی بهتر است بدانند تنها و بهترین جایگاه خرافات در میان تمامی علوم "دین" است (آن‌هم پس از گذشت بیش از هزاران سال...) در حالی که اگر از خرافات تصفیه گردد، می‌تواند بهترین و مؤثرترین عامل برای اصلاح و سازندگی و متعالی شدن انسان باشد.

پس برای نجات از گمراهی و مسمومیت فکری که امروزه غالب پیروان ادیان بدان مبتلا هستند ابتدا باید به باورهایمان شک کنیم و با استمداد از علم تجربی و خرد، اعتقاداتمان را با عقل که اولین حجت خدا بر انسان است سنجیده، اصلاح نماییم و با بصیرت و معرفت لازم، زندگی خود را ارتقا داده و متحول سازیم، زیرا تا "اندیشه انسان" اصلاح و متحول نگردد خداوند متعال سرنوشت ما را هیچ تغییری نخواهد داد.

^۱ - کلیات اقبال لاهوری، ص ۴۶۸.

بنابراین، برای تغییر و آگاهی و رشد، باید تعصبها و تنگ‌نظری‌ها را کنار گذاشت تا زمینه برای سلامت روان مساعد گردد و با کمک عقل به پیام راستین انبیا که نجات‌بخش انسان‌هاست توجه نمود و از آن بهره‌ها گرفت، نه اینکه خیال کرد یا به غلط پنداشت که تنها با اسم یا ذکر یا محبت آن‌ها می‌توان نجات یافت، خیر، بدون تردید اینطور نیست و از این خبرها هم نیست... این از همان باورهای غلط و توهمات است.

بالیدن و افتخار نمودن به انبیا بدون اینکه بهره لازم را از آن‌ها ببریم یا عملاً در مسیر آنان قرار نداشته باشیم هیچ ارزشی ندارد. افتخار کردن به نیکوکاری آنان و خود نیکوکار نبودن، هیچ فایده‌ای ندارد.

اینکه پیامبر اهل کدام قوم و قبیله یا متعلق به کدام سرزمین است تنها ارزش گزارش تاریخی دارد و بس.

پس لازم است به خوبی بدانیم که تمامی انبیای الهی و رسولان، برای رهایی انسان‌ها از ظلمات نادانی و غفلت به سوی روشنایی و دانایی آمده‌اند؛ بنابراین با نهاد و ضمیر انسان سر و کار دارند. آمده‌اند تا انسان را، از "پایین‌تر از حیوان"، به "بالتر از ملائک" برسانند و از تعصبات و پیروی کورکورانه آزاد سازند تا بتواند هستی را با نور خدا ببیند زیرا عالم حق "عالم کمال" است.

آمده‌اند تا ستم و آزار را ریشه کن کنند و با شرک و فرقه‌گرایی و فریب مبارزه کنند، آمده‌اند تا "انسان" را، به هدف از خلقتش - که رشد و تعالی و کمال است - برسانند تا بتواند شایستگی حیات جهان آینده را هم داشته باشد.

آری، انبیا و رسولان نیامده‌اند تا از آنان "تجلیل" و "ستایش" کنند، نیامده‌اند تا قدرت و سیطره خود را بر جهان به نمایش بگذارند، نیامده‌اند تا

انسان‌ها هر کاری که می‌خواهند بکنند و اسم دین را هم با خود به یدک بکشند. و نیز نیامده اند تا دانشمندان آنان همه علم و معرفت و دانش خود را به کار گیرند تا غیرعلمی‌ترین باورهای مذهبی را به اثبات برسانند، بلکه آمده‌اند تا نیاز بشر به معناجویی و معنویت را، که وجه تمایز انسان از حیوان و نمایانگر انسانیت بشر است را پاسخ دهند. آمده‌اند تا عظمت استعدادها و سرمایه‌های انسان را به او یادآوری، تا در راستای صراط حق شکوفا نمایند و "محبت" را که علت حیات و "نیکوکاری" را که اساس زندگی و "وحدت" را که لازمه وجود است جاری و ساری گردانند، آمده‌اند تا خصومت‌ها را از بین ببرند تا امتی بر امتی دیگر شمشیر نکشد، جنگ میان مردمان لغو شده و خلع سلاح کامل صورت گیرد.

حال آیا پیروان ادیان که مدعی راه انبیای خود هستند این چنین می‌باشند؟! قابل توجه است پیامبران هر یک در زمانی و با زبانی مردم را به خیر و نیکی و محبت و انفاق دعوت می‌کردند، آیا شایسته نیست پیروانشان این چنین باشند؟!!

امروزه پیروان حقیقی و متولیان راستین ادیان، کسانی هستند که برای نجات بشریت به فکر "اصلاح دین" از باورهای غلط و اوهام و خرافات باشند و همواره در جهت بیداری مردم از غفلت و این خواب گران، کوشش و تلاش نمایند یعنی سنت‌ها و نظامات دینی را، با پیشرفته‌ترین دانش‌ها و جدیدترین احساسات موجود، به روز درآورند که بالاترین تکلیف این است، تا همه انسان‌های جهان ببینند همه ادیان، به وجود خالق هستی با صفاتی که منحصر به یگانگی اوست، معتقدند و اینکه انسان باید تنها خدا را بپرستد تا "خداگونه" شود و اینکه همه انبیاء که از جانب خداوند متعال برانگیخته شده‌اند همین ارائه "روش زندگی متعالی" را رسالت خود و نجات بشریت

خوانده‌اند و "مسئولیت بزرگ انسان" در همین رابطه است، لذا می‌بینیم همواره او را به کارهای شایسته و نیکو ترغیب و از کارهای بد و ناروا نهی می‌نمایند و مؤکداً تأکید دارند "انسان نتیجه عمل خود را خواهد دید" و بدین منظور از معاد و سرای دیگر صحبت می‌کنند.

و خلاصه اینکه همه ادیان ندای دعوت عموم به سوی هدایت و صراط مستقیم را دارند و همواره خواستار عدم پیروی از فرقه‌ها و گروه‌های گوناگون هستند. "ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع"^۱ ... و نیز همه آنان با کلام رسا فریاد می‌زنند:

"ای ایمان آورده‌ها: همه ما مخلوق یک خالق و فرزندان آدم و حوا هستیم، پس بیایید همگی تنها به ریسمان خدا چنگ زنیم و پراکنده نباشیم تا به قدرت و علم مطلق الهی پیوند خورده و از وسعت دید و افق فکر برخوردار گردیم تا بتوانیم بدون هیچ نگرانی‌ای، در آرامش و تعلق خاطر، زندگی را پربار، متعالی و شیرین نماییم و نیز به همه انسان‌ها از هر مسلک و مرام و نژاد و طبقه و مذهبی، احترام گذارده و خیرخواه یکدیگر بوده و نهایتاً توصیه به حق را چنان که مطمئن هستید سوء تفاهم ایجاد نمیکند با واژگانی زیبا و با محبت و فروتنی بسیار فقط اشاره و یا ابلاغ نمائید و همچنان نسبت به هم، نیکوکار و مهربان باشیم".

حال با توجه به مشترکات فراوانی که بین ادیان وجود دارد که اساس همه آن‌ها یکی است، آیا بهتر نیست کم‌کم اقدام نماییم تا پرده‌های تعصب و باورهای فرقه‌ای و خرافات از میان مردم برداشته شده تا همه بتوانند ببینند که "نور حقیقت" در همه ادیان وجود دارد و این‌طور نیست که "حق" فقط

^۱ - دیوان حافظ، ص ۱۴۱.

در دست عده‌ای باشد و بس.

“دین” را متأسفانه علی‌رغم اینکه به ما بسیار سخت و پیچیده نشان داده‌اند بسیار ساده و روشن است. هر ایمان آورده‌ای که در جهت اصلاح و سازندگی خود به سوی رشد و تعالی باشد و همواره برای سعادت و خوشبختی دیگران بکوشد “مؤمن” است؛ “هدف” و “رسالت” دین همین است: ایجاد محیطی مناسب برای تقویت خصایل انسانی و رشد و پیشرفت آدمی در راستای کمال. به عبارت دیگر هر که از انسانیت بالاتری برخوردار باشد “دیندارتر” است و هر که، هر چند عمل به تمامی احکام و شرایع دین هم بنماید اما از انسانیت تهی باشد “بی‌دین‌تر” است. زیرا هدف و رسالت دین این است که از بشر “انسان” بسازد. لذا می‌بینیم همواره تأملی خاص بر “اخلاق” و “رفتار انسانی” دارد و نیز تمامی “احکام” و “شرایع دین” هنگامی ارزشمند و مستوجب صواب است که در جهت شکوفایی و رشد و تعالی انسان مثمرتر باشد.

این آن نگاهی است که در اصل همه ادیان از ما خواسته‌اند که می‌بایست داشته باشیم، آن نگاهی که امروزه ما را به “حقیقت دین” نزدیک‌تر می‌سازد، تا بتوانیم به خوبی تفاوت عمیقی که - نه در ادیان - بلکه در پیام دین با آنچه به نام پیام دین به ما گفته‌اند و باورمان گردیده را درک کنیم تا بتوانیم به درستی بفهمیم که چگونه واژه‌های دین به تحریف کشیده شده و مسخ گردیده است.

اینک اشاره‌ای به حقیقت چند واژه می‌نماییم: “عبادت خدا” یعنی تلاش و کوشش نمودن جهت انسان شدن و متعالی گشتن و یا “اطاعت از احکام خدا” یعنی محبت ورزیدن و با یکدیگر کار کردن برای ساختن دنیایی بهتر که در آن دیگر مردم فقیر، جاهل و درمانده نباشند و همین‌طور “دیندار بودن” یعنی

گوسفند نبودن، بلکه آگاه و باایمان بودن، یعنی انسانی مسئول و متعادل، که هدف از خلقتش را درک نموده و همواره در راستای متعالی شدن و به تعالی رسانیدن تلاشی بی‌وقفه دارد، انسانی که همه از گزند و شرّ او در امان بوده ولی به احسان و محبت‌های او بی‌نهایت امیدوارند. و زیباتر از همه اینکه، همهٔ ادیان، تلاش و اعمالی را که انسان در جهت این اعتقادات انجام می‌دهد، **”بالاترین عبادت“** می‌دانند و حتی کوچکترین اقدامی در این راستا را **”خدمت به خدا“** می‌خوانند.

بنابراین، به روشنی می‌توان دریافت که پیروان راستین ادیان، می‌بایست با استمداد از **”عقل“** و **”خرد“** به جای کاهنان، هم از گمراهی و غفلت خود پیشگیری نموده و هم به‌طور صحیح و درست **حقیقت دین** را درک کنند تا به مراحل متعالی انسان دست یابند.

پس بیاییم قلوب خود را از احساس **”بد“** نسبت به یکدیگر پاک سازیم و به جای آن **”عشق“** و **”محبت“** را نسبت به همهٔ انسان‌ها از هر دین و نژاد و ملیت و طبقه و مسلکی در خود جاری نموده و **”تیکوکاری“** را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهیم.

آری، با وسعت دید و ارتقای فکر، به راحتی می‌توان به اعتقادات دیگران ارج نهاد و با حفظ وحدت و اتحاد، آنان را گرامی و محترم شمرد و اگر احیاناً تذکری هم هست که می‌بایست گفته شود با توجه به شخصیت فرد، حتماً با استفاده از واژه‌های زیبا همراه با تواضع و محبت، به صورت صمیمانه بدان اشاره و یا بیان کرد.

و خلاصه آنطور که دوست داریم با ما رفتار کنند ما نیز با آنان همان‌طور برخورد و رفتار نماییم. چه زیبا سخن سرای ایران **”سعدی“** بزرگ سروده:

بشنو از من سخنی حق پدر فرزندى گر به رأی من و اندیشه من خرسندی
 چیست دانی سِرِّ دینداری و دانشمندی آن روا دار که گر با تو رود بیسندی^۱

به راستی، اگر راست دینان صادق در هر دینی، به دور از منیت و منافعیشان، کنار هم و با هم، به نوسازی جامعه و ایجاد محیط صلح و صفا و آرامش بپردازند دیگر نه تنها "جنگهای وحشتناک" و کشتارهای فراوان مذهبی و حوادث فجیع تاریخی به وجود نمی‌آید بلکه جای خود را به مهر و محبت و خدمتگزاری و نیکوکاری می‌دهد؛ آنگاه خواهیم دید جهان آشفته و پریشان امروز، صورت دیگری به خود می‌گیرد و سلامت و عافیت و "رحمت الهی" روی می‌نمایاند.

پس به چشم بیگانگان به یکدیگر نگاه نکنید، همانطور که گفته شد ما همه مخلوق خدا و فرزندان آدم و حوا هستیم. بیایید با محبت به هم بنگریم، سعی کنیم افکار و قلب خود را در محبت و صلح، در دوستی و وحدت متمرکز کنیم، از مباحث نامعقول و نسب نامه‌ها و نزاع‌های شرعی که کاری است بیهوده و باطل، جداً دوری کنیم و به بدعت‌ها هیچ توجهی ننماییم. از خودنمایی و تحمیل عقیده خود بر دیگری جدا بپرهیزیم بلکه همان گونه که اشتباهات کسانی را که دوستشان داریم نمی‌بینیم، مانند "حق تعالی" نسبت به همه چشم خطاپوش داشته باشیم، نگاه مثبت داشته باشیم و بدانیم «اللَّهُ» ربّ همه انسان‌های دنیاست پس به ریسمان او چنگ بزنیم و خدا را عبادت کنیم و بدانیم هر عملی که به رشد صفات انسانی، الهی و فضائل اخلاقی ما منجر گردد "عمل به دین" است. پس از تنگ نظری بپرهیزیم و با وسعت دید بنگریم و به "محبت" و "نیکوکاری" که توصیه و تأکید همه انبیا است توجهی

ویژه نماییم و بدانیم: "کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به جا آورده است."

دانی چه بود کمال انسان با دشمن و دوست لطف و احسان^۱
 معبد، خانقاه، کنیسه، کلیسا، مسجد و... هیچ فرقی ندارند همه اینها
 مکان عبادت و نیرو گرفتن از خداوند متعال است. پس بدانیم که کمال عبادت
 در "خدمت به مردم" است.

همه ادیان الهی برای دعا و راز و نیاز با خدا اهمیتی خاص قائل شده‌اند و
 از اثرات مفید و قدرت‌های دعا بر انسان‌ها گفتگو نموده‌اند اما همین‌که
 صحبت "نیکوکاری" به میان می‌آید می‌گویند: "دستانی که کمک می‌کنند از
 لب‌هایی که دعا می‌گویند مقدس‌ترند."

باری امروزه، مهمترین مسئولیت پیروان همه ادیان، اصلی است لازم‌الاجرا و
 آن تشکیل "وحدت عالم انسانی" است که هدف همه ادیان و همه انبیای الهی
 است (متأسفانه اغلب پیروان ادیان حتی در اندیشه آن هم نیستند) و این نمی‌شود
 جز با رهایی از تعصب و تنگ‌نظری‌ها، و ایجاد زمینه اتحاد و آگاهی و همزیستی
 مسالمت‌آمیز، که به ضرر هیچ دین و آئینی هم نیست.

هنگامی که همه ادیان قبول دارند همه انبیاء برای تربیت انسان و رشد فضائل
 عالی و معنوی و کمال انسانی آمده‌اند و الفت و محبت و اتحاد و نیکوکاری را برای
 همه انسان‌ها آورده‌اند نه اختلاف و تنفر و جنگ و کشتار را، پس با توجه به این امر،
 باید به فکر "صلح ادیان" باشند نه به فکر نبرد و جنگ، باید بذر صلح را با اندیشه
 توانگر عشق آبیاری کنند نه با قدرت نفرت و کینه‌ورزی... خواستار دوستی و

^۱ - کلیات سعدی، صفحه ۸۴۹ و در نهایت ... «با دوستان مروّت با دشمنان مدارا».

شادمانی باشند نه عداوت و غم^۱ که صلح "نور" است و جنگ "ظلمت"، در پناه صلح است که هستی و انسان به شکوفایی می‌رسند و به بار می‌نشینند و زایش می‌کنند و ...

پس ای "ایمان آورده‌ها!" به اساس و هدف ادیان توجه کنید، به حاشیه‌ها و نقل‌قول‌ها و تبصره‌ها و ... توجه نکنید و بدانید این تفاوت‌ها، زاده زمان و مکان‌های متفاوت و یا تلقیناتِ گوناگون است که با گذشت زمان تحت تأثیر کاهنانِ کهنه‌پرست و هواپرستانِ خود محور قرار گرفته، بنابراین، از اختلاف و نزاع اجتناب کنید و به جای فرقه فرقه یا گروه گروه و دسته‌دسته شدن و صرفِ هزینه‌های آنچنانی کردن، تا رقیب خود را محکوم و مطرود نمودن... به فکر پیروی از "راه انبیای" خود که هدف همهٔ آنان خیرخواهی و نیکو کاری و مهربانی است، باشید و در جهت زندگی بهتر و ساختن جهانی امن بکوشید.

قابل توجه است این نوع نگرش، چون پرتو از وحی دارد موجب می‌گردد تا ما انسان‌ها از خودنگری و کوتاه‌بینی و دنیاگرایی و فساد و تباهی نجات یابیم و با دیدی وسیع، با نگرشی جهانی، به فکر سرنوشت ملل عالم باشیم و با برنامه‌ریزی‌های اصولی و حساب شده و هماهنگ، آماده انجام دادن کارهای بزرگ آن‌هم در سطح جهان و بالاتر از آن در سطح هستی باشیم. ضمن اینکه این نوع نگرش، ما را برای پذیرش مسئولیت "پیامبرگونه زیستن" آماده می‌نماید.

شایان ذکر است عدم نگرش صحیح به دین، موجب گمراهی دینداران و انحراف آنان از حق گردیده، و مشاهده عذاب‌های زشت به اشکال گوناگون در

^۱ - «فرانسویس آسیسی» دانشمند فرانسوی، نیایش جالبی دارد، او می‌گوید: «خدایا، مرا وسیله‌ای برای صلح و آرامش قرار ده، بگذار هر جا تنفر است بذر عشق بکارم، هر جا آزرده‌گی است، ببخاشیم، هر جا شک است، ایمان، هر جا یأس است، امید، هر جا تاریکی است، روشنایی و هر جا غم جاری است، شادی نثار کنم.»

زندگی‌های فردی و نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی در جوامع دنیا، که موجب ازدیاد اختلالات روانی و فقر و فساد و خونریزی گردیده است، دلیل بر همین دوری از "حق" است. به راستی آیا هنوز هم این مشاهدات و ملاحظات برای ما درس عبرتی نگردیده تا به خود آییم و به فکر تصحیح دیدگاه‌ها و رفتارهایمان باشیم؟!

به نظر می‌رسد کسانی که به **آگاهی** رسیده و به خود آمده‌اند، بیدار شده و برای نجات از این عذاب‌ها راهی جز **"توبه"** و بازگشت از انحراف (باورهای غلط) و خرافات به سوی تعالیم راستین انبیا ندارند. لذا با اصلاح باورهای خود و **"ایمان"** معقول که خدایسندانه است و **"عمل صالح"** و شایسته، می‌توان از فرجام کار خویش که همانا عذاب الهی است خود را نجات داد و بدین وسیله از تاریکی‌ها و ظلمات گمراهی و فرقه‌گرایی به سوی نور و روشنایی و سعادت و رستگاری هدایت شد.

"پس کسی که **توبه** کند و **ایمان** آورد و **عمل صالح** انجام دهد امید است از رستگاران گردد!"^۱

^۱ - سوره قصص، آیه ۶۷.

کسانی که
 با ایمان و اعتقاد راسخ
 به خدا روی می‌آورند در حالیکه
 نیکوکار بوده و کردار شایسته و در خور انسان‌های
 واقعی را دارا هستند، اینان همان مردمی هستند که
 خدا می‌خواهد و در پیشگاه
 الهی از مقام و درجه
 والا برخوردارند.^۱

امیدوارم
 زمانی برسد که مردم با
 آگاهی‌هایی که به دست آورده‌اند
 دیگر تمایل به تخیل و توهم نداشته باشند و
 بازار سوداگران را کساد نموده و انگیزه اعمالشان
 را از مسائل عاطفی و موروثی
 به عقل و خرد
 بسپارند.

^۱ - سورة طه، آیه ۷۰.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن
- ۲- تورات
- ۳- انجیل‌های لوقا - متی - مرقس - یوحنا
- ۴- پاشایی - ع - بودا
- ۵- (چاپ بنیاد ترویج آئین بودا) بودا چه می‌گوید
- ۶- آذرگشسب - اردشیر - مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان
- ۷- بورس - مری - چکیده دین زرتشت
- ۸- تقی‌زاده - سیدحسن - مانی و دین او
- ۹- ناطق - ناصح - زندگی مانی و پیام او
- ۱۰- شایگان - داریوش - ادیان و مکتبهای فلسفی هند
- ۱۱- میر چاللیاده - فرهنگ و دین مترجمان زیر نظر آقای بهاءالدین خرمشاهی
- ۱۲- پیترز - اف - بی - یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی
- ۱۳- جوزف گتر - سرگذشت دین‌های بزرگ، ترجمه ایرج پزشک‌نیا
- ۱۴- کریستوفر پارتیج - سیری در ادیان جهان، ترجمه عبدالعلی براتی
- ۱۵- آریا - غلامعلی - تاریخ ادیان جهان
- ۱۶- منزوی - بررسی‌های پیرامون اسلام
- ۱۷- کاپلستون - فدریک - تاریخ فلسفه
- ۱۸- بازارگاد - بهاءالدین - تاریخ و فلسفه مذاهب جهان
- ۱۹- ترابی - علی اکبر - تاریخ ادیان
- ۲۰- طاهری - علی اصغر - آشنایی با تاریخ ادیان

- ۲۲- برازنده - حسین - نگاهی نو به صراط مستقیم
- ۲۳- لعلی - مسعود - شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید
- ۲۴- استفان کاوی - هفت عادت خوب خانواده
- ۲۵- پرویلیامز - افشاء واتیکان - ترجمه ایوب باقرزاده
- ۲۶- صفائی - علی - مسئولیت و سازندگی
- ۲۷- شبستری - شیخ محمود - گلشن راز
- ۲۸- اوشو - راه کمال
- ۲۹- آشوری - حبیب ا... - توحید
- ۳۰- انصاری - عبدا... - کشف الاسرار
- ۳۱- مهربان - نادر - کلام نور
- ۳۲- گفتار انبیاء
- ۳۳- کلیات مثنوی معنوی
- ۳۴- کلیات سعدی
- ۳۵- دیوان حافظ
- ۳۶- دیوان اقبال لاهوری
- ۳۷- فرهنگ معین
- ۳۸- منتخب میزان الحکمه
- ۳۹- نهج البلاغه
- ۴۰- نهج الفصاحه
- ۴۱- غرر الحکم و درر الکلم
- ۴۲- تحف العقول

از همین نویسنده:

- که سخنی درباره انسان
- که علل ازدواج‌های پیامبر و پاسخ به خاورشناسان
- که سیره محمد پیامبر آزادی
- که اخلاق محمد پیامبر آزادی
- که صلوه معراج مؤمن
- که از تولد انقلاب ایران تا...
- که شاهکار استعمار...
- که شناخت و سازندگی انسان
- که لزوم تجدید حیات در اسلام
- که آموزش مسموم
- که حقیقت ادیان

از سری نگرش‌ها:

جزواتی تحت عنوان "از سری نگرش‌ها" از همین نویسنده، توسط مرکز خدمات مشاوره‌ای راهنما چاپ و نشر گردیده است:

- ۱- اهمیت و ضرورت مشاوره
- ۲- بایسته‌های یک مشاور
- ۳- معیارهای یک ازدواج موفق
- ۴- رموز خوش‌زیستن با همسر
- ۵- آسیب‌شناسی ازدواج
- ۶- نقش جلوه‌های ناهنجار در تعالی روح و روان
- ۷- جوانان را دریابیم

برای مطالعه و مشاهده دیگر نوشته‌های

نویسنده می‌توانید به سایت:

www.mehdiameli.com مراجعه فرمائید.